

بررسی سرمقاله نشریه تدارک حزب انقلابی

بهروز فرهیخته

۲۵ مهر ۱۳۹۳

چند ماهی است رفقای از چند گرایش مختلف جریانی به وجود آورده اند که هدفش ایجاد «حزب انقلابی» است. آنان پس از ارائه ۸ بولتن داخلی، موجودیت خود را با ارائه نشریه «تدارک حزب انقلابی» به طور علنی اعلام کرده اند. ما این بولتن ها و دو شماره نخست نشریه «تدارک حزب انقلابی» را مطالعه کردیم و به این نتیجه رسیدیم که لازم است به این جریان در حال شکل گیری برخورد کنیم؛ اما نه فعلاً به نظرات شخصی این رفقا و یا نظرات گرایش های آنان. زیرا چنین برخوردی، بررسی اصل مسأله یعنی ایجاد «حزب انقلابی» را تحت تأثیر قرار می دهد و حتی می تواند آن را در میانه راه گم کند. بنابراین ما بررسی خود را از میان همه مطالب نشریه «تدارک حزب انقلابی»، به سرمقاله شماره یک آن محدود کردیم. این سرمقاله از میان همه نوشته های دیگر این نشریه نظر جمعی همه گرایش های آن است و برخلاف سایر مقالات امضای خاصی ندارد. در این بررسی علاوه بر اینکه اصل مسأله گم نخواهد شد به نظر عمومی این جریان پرداخته می شود.



شماره ۳۵ - آبان ۱۳۹۳

نوشته های این شماره:

- ۱ ص بررسی سرمقاله نشریه تدارک حزب انقلابی
- ۱۰ ص از جمع ما زنجیریان
- ۱۱ ص درود بر مقاومت مسلحانه مردم کوبانی
«آرامش آزادانه» کارگرانی که
- ۱۲ ص نان را نسبه می خرنند!
- انجماد باز هم بیشتر دستمزد کارگران در قالب
اجرای طرح جدید طبقه بندی در نیشکر هفت تپه
- ۱۷ ص طبقات جامعه سرمایه داری و ویژگی های
ساختار اقتصادی- اجتماعی ایران
- ۱۹ ص

برای ارتقای خیزش ما به یاری همه
جانبه انقلابیان پرولتری نیازمندیم

ruwo.iran@gmail.com

مدخلی برای ورود به بحث

فکر فعالان، گروه‌ها و احزاب سیاسی ای که خود را مشغول اهداف سیاسی طبقه کارگر می‌دانند جستجو کرد.

به اعتقاد ما، دو انحراف اساسی جنبش کارگری جهان یعنی رفرمیسم و گرایش به آنارشیسم (البته با تسلط اولی در سطح جهان) بر جنبش کارگری ایران بویژه بر جنبش سیاسی آن مسلط است. با آنکه گرایش مارکسیستی در جنبش سیاسی طبقه کارگر ایران وجود دارد، ولی به لحاظ طرفداران خود بسیار کوچک و ضعیف است.

بحران و انحراف در ایجاد تشکل‌های توده‌ای طبقه کارگر تا آنجا که به موانع ذهنی این فعالیت‌ها مربوط است خود متأثر از بحران و انحراف در ایجاد تشکل سیاسی طبقه کارگر است. به عنوان مثال گرایش به علنی بودن مطلق تشکل‌های توده‌ای طبقه کارگر و علنی کاری مرتبط با آن در هر شرایطی، ناشی از تأثیر رفرمیسم در جنبش سیاسی طبقه کارگر ایران است.

سرمقاله نشریه شماره یک «تدارک حزب انقلابی» چه می‌گوید؟

مقدمه این سرمقاله می‌گوید: «ما هر کدام طی سال‌های طولانی مانند بسیاری از انقلابیون ایران و جهان...، در بحث‌های پراکنده، گاهی فشرده و بی‌برنامه شرکت کرده ایم و کم و بیش به نتایجی نیز دست یافته ایم، تا اینکه طی ۶ ماه گذشته تصمیم گرفتیم به صورت منظم و سازمان یافته تر موضوع ساخته شدن حزب انقلابی را

بحران جنبش کارگری ایران به دو بحران تقسیم می‌شود: ۱ - بحران تشکل توده‌ای طبقه کارگر، به معنی موانع قوی برای ایجاد سندیکاها یا به عبارت دیگر اتحادیه‌های کارگری. این موانع خود به دو بخش تقسیم می‌شوند: الف - موانع عینی که اهم آنها سرکوب رژیم جمهوری اسلامی است و ب - موانع ذهنی. موانع ذهنی را باید در افکار و طرز فکر فعالان کارگری در ایجاد تشکل‌های توده‌ای طبقه کارگر جستجو کرد. یکی از این موانع ذهنی، اعتقاد به فعالیت صرفاً علنی تشکل‌های توده‌ای طبقه کارگر و تأکید بر آن در هر شرایطی است. ۲ - بحران تشکل سیاسی طبقه کارگر: که مانند بحران تشکل توده‌ای طبقه کارگر در مقابل دو مانع اساسی عینی و ذهنی قرار دارد. اهم موانع عینی برای ایجاد تشکل سیاسی طبقه کارگر یا به عبارت دیگر ایجاد حزب سیاسی این طبقه، سرکوب به مراتب شدیدتر حکومت ایران در تقابل با ایجاد روند تشکل‌یابی سیاسی طبقه کارگر حتی به مقیاس‌های کوچک است. اما موانع ذهنی تشکل‌یابی سیاسی طبقه کارگر در ایران دارای اهمیت ویژه است، زیرا نه تنها خود به طور مستقیم از تأثیر بحران سیاسی جنبش کارگری در جهان رنج می‌برد، بلکه به طور مستقیم رنج تشکل‌یابی توده‌ای طبقه کارگر را تشدید می‌کند. موانع ذهنی در بحران سیاسی جنبش کارگری ایران را باید در افکار و طرز

که از نظر ما عدم وجودش عمده ترین مشکل طبقه کارگر است، مد نظر قرار دهیم.»

نخستین پرسش از تدارک گران نشریه «تدارک حزب انقلابی» این است که آن نتایجی که «طی سال های طولانی» «در بحث های پراکنده، گاهی فشرده» به آنها رسیده اند، چه هستند؟ جمع بندی این «نتایج» کدامند و در کجا منعکس شده اند؟ تا آنجا که به شماره های بولتن داخلی «قدم اول» مربوط می شود از جمع بندی این نتایج اثری نیست. دوم اینکه آن تحول کیفی ای که سبب شد تا پس از «طی سال های طولانی»، «طی ۶ ماه گذشته» تصمیم بگیرند «به صورت منظم و سازمان یافته تر موضوع ساخته شدن حزب انقلابی را ... مد نظر» قرار دهند، چه بوده است و در کجا منعکس شده است؟ (در اینجا باید اضافه کرد که استفاده از صفت تفضیلی برای سازمان یافته مسئولانه نیست. زیرا استفاده از این صفت به خواننده القا می کند که بحث های آنان، که متعلق به گرایش های مختلف اند، در گذشته یعنی «طی سال های طولانی»، سازمان یافته بوده است در حالی که این مفهوم از «بحث های پراکنده و بی برنامه» فهمیده نمی شود.)

در مقدمه سرمقاله می خوانیم که جریان «تدارک حزب انقلابی» دو کمیته موازی به نام های کمیته سازمانده و کمیته نشریه تشکیل داده است. وظیفه کمیته سازمانده «کارهای عملی» است و می گوید: «در کمیته نشریه شروع به نشر و به بحث گذاشتن موضوعاتی می کنیم که نتیجه پایانی آنها

می تواند منجر به ایجاد حزب انقلابی شود. و البته اینها را منوط به حضور گسترده انقلابیون، فعالین و تشکل های داخلی می دانیم.»

از مسایل طرح شده در این سرمقاله و سایر مطالب این نشریه چنین فهمیده می شود که منظور از «حزب انقلابی»، حزب انقلابی طبقه کارگر یا به اختصار حزب کمونیست است. پس در دیدگاه این جریان روند ساختن حزب کمونیست بدین ترتیب یا بدین شکل است که این جریان با دو کمیته خود که یکی «به کارهای عملی» می پردازد و دومی که برحسب مطالب بیان شده در مقدمه این سرمقاله اهمیتش بیشتر از اولی است، زیرا «بستری» فراهم می کند که نتیجه پایانی آن می تواند ایجاد حزب انقلابی باشد، به ساختن حزب انقلابی طبقه کارگر نایل می شود. به طور خلاصه در دیدگاه این جریان روند ساختن یا تشکیل حزب انقلابی طبقه کارگر از طریق پیشبرد بحث هایی در این جریان صورت می گیرد که نتیجه پایانی آن وحدت نظری این جریان باشد به اضافه انجام کارهای عملی و «حضور گسترده انقلابیون، فعالین و تشکل های داخلی» در میان جریان «تدارک حزب انقلابی». معنی این نظرات این است که عده ای از رهبران با راه انداختن نشریه و سایت و پیشبرد بحث هایی که منجر به وحدت نظری آنان می گردد و جلب شماری از افراد در خارج و داخل ایران و با حضور عده قابل ملاحظه یا مطلوب که به این جریان می پیوندند حزب

سه روند مرتبط با هم یا حتی می توان گفت توأمان با هم ضروری است.

نخست روندی که نتیجه آن به وجود آمدن استخوان بندی این حزب است. این استخوان بندی به وجود نخواهد آمد مگر آنکه یاخته های آن به وجود آمده باشند. این یاخته ها همان چیزی است که در ادبیات کمونیستی به آنها «هسته های کارگری کمونیستی» می گویند. برای تشکیل حزب انقلابی طبقه کارگر وجود هسته های کارگری کمونیستی حداقل در میان کارگران صنایع بزرگ یک کشور ضرورت تام دارد و یکی از شروط اساسی آن است.

کارگران دائماً در واکنش به اعمال و رفتار سرمایه داران و دولت سرمایه داری و قوانین ضد کارگری که بر معیشت و کل زندگی اجتماعی این طبقه تأثیر مخرب می گذارند به شکل پنهان یا آشکار مبارزه می کنند. شکل آشکار این مبارزات در شرایط کنونی، به طور معمول، به صورت مبارزات اعتراضی، تظاهرات و مبارزات اعتصابی جلوه گر می شوند. در این مبارزات برخی از کارگران به سبب پیگیرتر بودن در مبارزه، به سبب شجاعت شان در پیش قدم بودن، به سبب توان تحلیلی و جمع بندی خواست های کارگران در مبارزه موجود آنان در این یا آن شاخه یا واحد اقتصادی و به سبب فداکاری های خود به رهبران مبارزات توده ای طبقه کارگر و یا به زبان مارکس به سرگل های پرولتاریا تبدیل می شوند.

انقلابی طبقه کارگر را به وجود می آورند. به نظر ما این دیدگاه در اساس فرقی با دیدگاه های رایج درباره تشکیل حزب انقلابی طبقه کارگر ندارد و در عمل همان چیزی خواهد شد که بر طبق آن برخی گروه های سیاسی چپ موجود خود را حزب طبقه کارگر یا حزب کمونیست می نامند. تنها با این فرق که «کمیتة نشریه» فضای باز و آزاد در اختیار کسانی می گذارد و خواهان همکاری آنهاست که «نقدا در یک نقطه نظر با هم اشتراک دارند و آن عبارت است از: پیروزی جنبش انقلابی آتی در گرو رشد آگاهی طبقاتی و حضور رهبری انقلابی در رأس این جنبش». این کار مثبتی است ولی برخی جریان های چپ دیگر نیز نشریات یا سایت خود را برای ارائه نظرات دیگران باز گذاشته اند. باید دید که آیا این اقدام کافی است و آیا واقعا موانع ذهنی ایجاد حزب را از میان برمی دارد؟ آیا امکان آزاد تبادل نظرات در شکل نشریه یا کنفرانس و غیره برای وحدت و ایجاد «نطفه حزب انقلابی» کافی است و یا برای ایجاد حزب انقلابی به چیزهای دیگری هم نیاز است؟

در مقابل این دیدگاه یا نگرش به ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر، درک ما براساس تجربه و تحلیل جنبش تاریخی انقلابی طبقه کارگر در جهان چنین است: صرف نظر از ویژگی های این امر در یک کشور، برای ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر یا با عبارت موجز حزب کمونیست،

ایجاد این هسته ها، یاخته ها و استخوان بندی حزب طبقه کارگر در روند مبارزه طبقاتی و آموزش کمونیسم به وجود می آید و شکل می گیرند.

روند ضروری دوم برای تشکیل حزب انقلابی طبقه کارگر که توأم با روند نخست است، روند پیشبرد مبارزه نظری - سیاسی (تئوریک) در جنبش کارگری در کل و بویژه در جنبش سیاسی طبقه کارگر است. نتیجه این روند زمانی که سوسیالیسم علمی (مارکسیسم) به تئوری غالب و مسلط مبارزه طبقاتی در جنبش کارگری و بویژه در جنبش سیاسی طبقه کارگر تبدیل شود و فرمیسم و گرایش های آنارشیستی و اشکال متنوع اینها را به عقب براند زمینه ذهنی پیدایی حزب انقلابی طبقه کارگر فراهم می شود.

روند سوم که هم بر دو روند پیش گفته تأثیر می گذارد و می تواند این روندها را شتاب بخشد و هم با رشد این دو روند خود شتاب می گیرد، روند رشد عینی مبارزه طبقاتی بویژه مبارزه سیاسی طبقه کارگر است. روشن است که باید بین شرکت سیاسی طبقه کارگر در مبارزات اجتماعی و طبقاتی با شرکت مستقل طبقه کارگر در این مبارزات فرق گذاشت. زیرا شرکت مستقل طبقه کارگر در این مبارزات مبتنی بر تئوری، سیاست و سازمان مستقل این طبقه است. شرکت سیاسی طبقه کارگر در مبارزات اجتماعی، در مبارزات طبقاتی و در انقلاب، در طی تاریخ، ضرورتاً ناشی از وجود حزب

این سرگُل های کارگری معمولاً یا حتی می توان گفت عموماً مورد اعتماد و وثوق توده های طبقه کارگرند و به قول معروف نبض توده طبقه کارگر با نبض این سرگُل ها می طپد.

ضرورت کارآئی انقلابی و استفاده درست از زمان و امکانات، به کمونیست ها حکم می کند که در رابطه با مبارزه طبقاتی کارگران نیز براساس کارآئی انقلابی و استفاده درست از زمان و امکانات عمل کنند. بدین ترتیب فعالیت کمونیست ها در بین طبقه کارگر با آموزش دادن سوسیالیسم علمی و کمونیسم همچون علم شرایط رهایی پرولتاریا، در میان عقب مانده ترین کارگران شروع نمی شود. آنان باید در درجه نخست پیشرفته ترین، هوشمندترین و مبارزترین کارگران را برای مسلح شدن به تفکر کمونیستی آماده کنند و از طریق این کارگران پیشرفته، هوشمند و مبارز ارتباط وسیع کمونیست ها را با توده طبقه کارگر به طور عمیق و مستمر برقرار کنند. این نیز راهی جز این ندارد که رهبران مبارزات توده ای طبقه کارگر یا همان سرگُل های پرولتاری، نخستین گردان های طبقه کارگر برای آموختن و نیز آموزش دادن مارکسیسم و کمونیسم باشند. آنان در جریان آموزش کمونیسم به عنوان علم شرایط رهایی طبقه کارگر همراه با کمونیست های از پیش موجود و کارگران مستعد دیگر که شوق مبارزه انقلابی و آمادگی و استعداد آموختن کمونیسم دارند، هسته های کارگری کمونیستی را به وجود می آورند. با

انقلابی او، حزب کمونیست، نبوده است. نمونه آن شرکت سیاسی طبقه کارگر در انقلاب های ۱۸۴۸ اروپا و انقلاب کمون پاریس ۱۸۷۱ بوده است. بی شک پیروزی انقلاب پرولتری در هیچ کجای جهان بدون تئوری انقلابی طبقه کارگر که توده طبقه کارگر را از طریق سرگُل های پرولتری فرا بگیرد، بدون سیاست و سازمان مستقل این طبقه ممکن نیست. امکان ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر در شرایطی که بین طبقه کارگر و به تبع آن کل توده های مردم با حکومت گسست و مبارزه عمیق تر می شود به مراتب بیشتر از پیش است.

همان گونه که گفتیم این سه روند، مرتبط با هم، توأمان با هم، متأثر از هم و شتاب بخشنده یکدیگرند. وجود این سه روند شرط مطلق و نسبی ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر است. هرچند می توان و باید رابطه این سه روند را با هم به طور نسبی در نظر گرفت، اما نمی توان هیچ کدام از آنها را نادیده گرفت یا از سر آنها پرید.

جریانها و گروه هایی که فکر می کنند صرفاً با تجمع و وحدت نظری با هم (که اغلب پس از مدتی به انشعاب منجر می شود) و احتمالاً با ارائه یک برنامه (که البته وجود آن برای وحدت و پیشبرد مبارزه ضروری است) می توانند به ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر برسند، اغلب دچار توهم های متافیزیکی در این باره اند. تا زمانی که این سه روند ضروری عینی برای

ایجاد حزب تحقق نیابند حتی اگر همه افراد چپ و نیز تشکل های موجود چپ با هم متحد شوند حزب کمونیست را نمی توان تحقق یافته دانست؛ هر چند که نبود حزب کمونیست با وجود تشکل های کمونیستی در جامعه منافات ندارد. با چنین دیدی است که سرمقاله نشریه شماره یک «تدارک حزب انقلابی» می گوید: «آخرین تصمیمات بر این شد که نشریه بحث های تئوریک را که در نهایت لازم است منجر به تهیه برنامه یا برنامه هایی برای ساختن حزب انقلابی شود، منتشر نماییم و نام نشریه را " نشریه (تدارک حزب انقلابی)" بگذاریم.»

یکی از موارد جانبی اما بسیار مهم جریان «تدارک حزب انقلابی» قبول این است که بحث های تئوریک در میان آنان ممکن است منجر به تهیه «برنامه هایی» برای ساختن حزب انقلابی شود. مفهوم این حرف پذیرش تعدد برنامه برای ساختن حزب انقلابی طبقه کارگر است. ما که آموخته ایم برنامه پرچم و راهنمای مبارزه طبقاتی است، چگونه می توانیم این برخورد به برنامه را برای حزب انقلابی طبقه کارگر درک و دریافتی لیبرالی ندانیم؟ با دانستن اینکه برنامه ای که این حزب باید بر آن استوار باشد محصول درک سرمایه داری، مبارزه طبقاتی، سوسیالیسم، استراتژی مبارزه طبقاتی، مرحله انقلاب در یک کشور و خطوط اساسی تاکتیکی در مبارزات آتی و غیره است و در تمام این زمینه ها بر مبنای تحلیلی استوار است، چگونه

می توان به تعدد برنامه اعتقاد داشت؟ درست است که حقیقت امری نسبی است و این نسبی بودن در مورد موضوعی با اهمیت برنامه برجسته تر می شود، اما این به مفهوم تعدد برنامه نیست، بلکه به این مفهوم است که در جریان طولانی مبارزه طبقاتی ممکن است روشن شود برخی از خطوط غیر اساسی برنامه کهنه شده یا خطوط دیگری باید به آن اضافه شود. آری این است مفهوم نسبی بودن حقیقت یک برنامه حزبی. نیازی به شرح کشف این نیست که قبول تعدد برنامه حزبی، یا بی درنگ انقلابی بودن این حزب را مورد تهاجم قرار می دهد و یا نطفه انشعاب در حزب را به تعداد برنامه ها با خود یدک می کشد. تعدد برنامه حزبی تنها به معنی تعدد احزاب است که تنها یکی از آنها می تواند حزب انقلابی پرولتاریا باشد. البته این امکان هم وجود دارد که هیچ کدام واقعاً حزب انقلابی پرولتاریا نباشند. اما امکان اینکه حزب کمونیست یا هر حزب سیاسی جدی دیگری چند برنامه داشته باشد وجود ندارد و پراتیک سیاسی نیز چنین چیزی را نشان نداده است.

عنوان سرمقاله مورد بررسی ما و نیز زیرعنوان آن چنین است: «برای حل بحران رهبری ایجاد حزب ضرورت دارد». اندکی تأمل در این عنوان نشان می دهد که این عنوان از یک سو چیزی بیش از یک دور تسلسل نیست و از سوی دیگر از مضمونی خطا حکایت می کند. از این

بگذریم که این رهبران، رهبران خود گماشته جنبش کارگری اند. بر طبق این سرمقاله، این رهبران در «بحران رهبری» قرار دارند و برای آنکه از بحران رهبری خارج شوند باید حزب انقلابی ایجاد کنند. با فرض اینکه این رفقا واقعاً «رهبران» جنبش کارگری هستند باید دید چرا دچار «بحران» اند؟ «بحران رهبری» ناشی از سلطه یا دست کم نفوذ نیرومند گرایش های انحرافی به ویژه رفرمیسم و گرایش به آنارشیسم در میان این «رهبران» است. این انحرافات و آسیبی که آنها بر وجدان سیاسی توده ها در سراسر جهان ایجاد کرده اند و سرکوب شدید حکومتی در ایران، موجب جدایی بین طبقه کارگر ایران و این «رهبران»، و نیز سازمان ها و احزاب چپ ایرانی شده است. سرکوب شدید حکومتی در ایران را می توان تا حد زیادی با ترکیب درست فعالیت مخفی و علنی و نیز با ترکیب فعالیت غیر قانونی و قانونی دفع کرد، مشروط بر آنکه بتوان تا حد قابل قبولی بر انحرافات اساسی جنبش سیاسی طبقه کارگر فایق شد. «بحران رهبری» معلول است نه علت. این چیزی است که سرمقاله به آن نمی پردازد. این عنوان خطاست، زیرا مسأله درست برعکس است. یعنی زمانی که انسان ها بر مشکلات خود و راه حل آنها آگاه می شوند، می توانند بر بحران های خود غلبه کنند و نه با غلبه بر بحران های خود بر مشکلات و راه های حل آنها آگاه می شوند!

قسمت زیر عنوان «برای حل بحران رهبری ایجاد حزب ضرورت دارد» چنین آغاز می شود: « برای پایان دادن به سرگردانی ها و افتراق های تاکنون موجود، در میان پیشروان کمونیست و جنبش کارگری، بالاخره باید از نقطه ای آغاز کرد. این نقطه، هرچه که باشد، نقاط تعیین شده در گذشته نیست. به این دلیل روشن که همه آنها به بن بست رسیده اند.»

با خواندن ادامه مطلب می بینیم هدف بحث در اینجا با زبانی دیپلماتیک مجادله با جریانهای نظیر کمیته هماهنگی و کمیته پیگیری است. ما به بحث در این هدف وارد نمی شویم و مشکلی با آن نداریم ولی به نظر ما دیدگاه خود جریان «تدارک حزب انقلابی» در این مورد معیوب است. درست است که هر کاری نقطه آغازی دارد، اما این توجیه کننده «بالاخره باید از نقطه ای آغاز کرد» نیست. مهندسی را در نظر بگیرید که بخواهد با دید «بالاخره باید از نقطه ای آغاز کرد» پلی یا ساختمانی بسازد یا کارخانه ای بنا کند. اگر او بجای ایجاد پی. پل، ساختمان یا کارخانه بالاخره از نقطه ای آغاز کند نتیجه کار قطعاً شکست او خواهد بود. ولی اگر او پیش از عمل بر درستی طرح و نقشه خود براساس علم، اطمینان داشته باشد، ضریب شکست کار از صد در صد بسیار کاهش خواهد یافت و به همان نسبت بر شانس موفقیت او افزوده خواهد شد. در روزگاری که «حزب کمونیست» تأسیس شد و سپس در آغاز تأسیس «حزب کمونیست

کارگری» مبلغان این احزاب برای جلب افراد به عضویت در این احزاب، به طور شفاهی، به افراد می گفتند: «بالاخره کاری باید کرد». اگر مخاطب به دام این استدلال می افتاد روشن بود که نظرش برای عضویت در این احزاب نرم می شد. اما بودند کسانی که خود این استدلال را رد می کردند و می گفتند به ما بگویید کار درست چیست، ما می خواهیم به آن کار درست فکر کنیم و سنجیده عمل نماییم. تجربه بیش از دو دهه نشان داد حق با این آخری ها بوده است. درست است که اگر نقطه آغاز جدید «نقاط تعیین شده در گذشته» باشد تجربه شکست تکرار خواهد شد ولی نقطه آغاز جدید نیز نمی تواند «هرچه باشد». نویسندگان این سرمقاله تأسیس گر متوجه این نیستند که در مفهوم «هرچه باشد» می تواند برخی از «نقاط تعیین شده در گذشته» موجود باشند و نقش ایفا کنند، همان گونه که در مورد ساختن «حزب انقلابی» همان «نقاط تعیین شده در گذشته» در دیدگاه خود این جریان حضور فعال دارند. «به بن بست رسیدن» «نقاط تعیین شده در گذشته» تنها بیانگر نادرستی نقاط تعیین شده در گذشته اند و نه بیانگر درستی نقطه آغاز جدید.

این پاراگراف در این سرمقاله با جمله زیر پایان می یابد: «پاسخ نهایی به تعیین تکلیف رفرم یا انقلاب، از چگونگی شکل دادن به ظرف رهبری انقلابی و یا بی اعتنایی به آن مشخص می شود.» در اینجا ما وارد بحث «رفرم یا انقلاب» نمی

شویم. زیرا این بحثی بسیار گسترده و پیچیده است و خود این جریان آن را به گونه ای خلق الساعه برای تأثیر گذاردن بر تأمین هدفش آورده است. ما به طور کامل قبول داریم که مسأله «رفرم یا انقلاب» و حزب طبقه کارگر به هم مربوط اند. آنچه در اینجا خودنمایی می کند این است که این جریان، «حزب انقلابی» را «ظرف رهبری انقلابی» می داند. به نظر ما کاربرد مفهوم ایستای «ظرف» برای حزب انقلابی طبقه کارگر بدترین مفهوم یا تعریف است. کاربرد مفهوم ظرف برای حزب انقلابی طبقه کارگر به این دلیل ایستاست که در نظر نمی گیرد که این حزب مخلوق و محصول سه روند پیش گفته است و خود نیز پس از به وجود آمدن مانند موجودی زنده در حال تکامل است. ما در بیان اینکه منظور این جریان از «ظرف رهبری انقلابی»، همان «حزب انقلابی» است، محقیم. زیرا این جریان می خواهد برای «حل بحران رهبری»، حزب ایجاد کند یا به عبارت دیگر با قرار دادن رهبران انقلابی مبتلا به بحران در ظرفی به نام «حزب انقلابی» بحران رهبری را حل کند. با گذاردن مکانیکی رهبران در بحران، در یک ظرف و القای اینکه این ظرف حزب انقلابی است راه حل بحران جنبش کارگری به دست نمی آید.

در اینجا لازم است در مقابل ایده «حزب انقلابی» به مثابه «ظرف رهبری انقلابی» مفهوم فشرده خود را از حزب انقلابی طبقه

کارگر یا حزب کمونیست از «طرح برنامه کمونیست های ایران (آذرخش)» نقل کنیم. این طرح برنامه در تعریف فشرده حزب کمونیست می گوید: «حزب کمونیست، حزب سیاسی طبقه کارگر، نماد تشکل کارگران همچون یک طبقه و راهنمای آنان در همه مراحل و همه شکل های مبارزه طبقاتی است.» و یا زیر عنوان «نقش حزب کمونیست در انقلاب اجتماعی» می گوید: «حزب کمونیست جزء آگاه، پیشرو و تشکل عالی پرولتاریاست که از تلفیق سوسیالیسم علمی با جنبش خود به خودی طبقه کارگر به وجود می آید.»

این سرمقاله هنگامی که از «حزب متشکل از کارگران سوسیالیست انقلابی» سخن می گوید به مفهوم فوق از حزب کمونیست نزدیک می شود. اما همین جا هم حزب متشکل از کارگران سوسیالیست انقلابی را «ظرف متشکل شدن همه نیروهای انقلابی» می داند.

به نظر ما برای رفع «بحران رهبری»:

- ایجاد نشریه برای تدارک حزب انقلابی به عنوان یکی از وسایل مبارزه تئوریک می تواند گامی مثبت باشد به شرط اینکه طرحی منسجم و حتی زمان بندی شده برای مهم ترین مسایل نظری که حل آنها و وحدت نظر بر روی آنها برای رسیدن به برنامه لازم است، ارائه دهد.

- ضرورت طرح نظرات مؤسسان
«نشریه تدارک حزب انقلابی» در
موارد فوق.

از جمع ما زنجیریان

شعر زیر از رفیق جان باخته، معلم کمونیست و
پیکارگر حسین اندخیده ساکن بردستان از توابع
استان بوشهر است که در اوایل دهه شصت در
زندان بوشهر اعدام گردید. یادش گرامی باد.

از جمع ما زنجیریان

از جمع ما زنجیریان هر شب رفیقی می رود
یاران همه شب منتظر تا اینکه فردا چون شود
تیغ به خون آغشته اش صیقل زده جلا داد
تا که رفیق دیگری امشب کند از ما جدا
در لحظه های واپسین یاران کنیم با هم وداع
زیرا که فردای دگر یک تن شود از ما جدا
خون لخته گشت در پشت ما از ضربه شلاق خصم
اما ز هر شلاق او پر کینه گردد سینه ها
این سینه خود چون آتش است از آتش تیرش چه بیم
یاران چو سروند استوار پروا ندارند از نسیم
دارم یقین روزی شود برپا قیام توده ها
درهای زندان بشکنند یاران همه گردند رها
یاران وصیت می کنم چون شب رود آید پگاه
آید بهار و فصل گل یاران کنید یادی ز ما

- برخی از مهم ترین مسایل نظری که باید
به آنها پرداخت تا در رابطه با آنها اجماع
درست به دست آید، چنین اند: درک از
سرمایه داری، مهم ترین ویژگی های
سرمایه داری معاصر، درک از
سوسیالیسم، درک از فرمان روائی
پرولتاریا و دولت کارگری، مفهوم
انقلاب اجتماعی و انقلاب سیاسی، تحلیل
اقتصادی - اجتماعی و ساختار طبقاتی
جامعه ایران (ویژگی های سرمایه داری
ایران، طبقات اجتماعی در ایران و
صف بندی عینی آنها)، سرشت انقلاب
آتی ایران (محتوای سیاسی و اقتصادی -
اجتماعی انقلاب آتی ایران)، مفهوم
تداوم انقلاب، عرصه های مختلف
مبارزه طبقاتی پرولتاریا، سازمان های
طبقه کارگر مانند حزب، سندیکا، شورا،
کمیته کارخانه و محل کار و غیره،
شناختن نقش و عملکرد این سازمان ها
در مبارزه طبقاتی پرولتاریا و مناسبات
و روابط خود آنها با یکدیگر در روند
این مبارزه، مبارزه دموکراتیک و
مبارزه سوسیالیستی طبقه کارگر و
رابطه آنها با یکدیگر، مسأله زنان و
پیوند جنبش کارگری با جنبش زنان،
مسأله ملی در ایران و چگونگی حل آن،
خواست های فوری اقتصادی، سیاسی و
فرهنگی کارگران

دروود بر مقاومت مسلحانه مردم کوبانی

دروود بر رزمندگان جان بر کف کوبانی!

دروود بر زنان و مردانی که سلاح به دست، با اراده ای پولادین، با قلبی که برای آزادی می تپد و با خواست یک زندگی انسانی در مقابل آدمکشان داعشی، این تفاله های ارتجاع و توحش، این سپاهیان جهل و تحجر و قهقرا و این منادیان تاریکی، بردگی و خفقان می رزمند!

داعش یا «دولت اسلامی» دار و دسته جنایتکاری مرکب از مرتجع ترین عناصر پان اسلامیست کشورهای عراق و سوریه و دیگر کشورهای عربی و اسلامی منطقه خاورمیانه است که با کمک مالی، تسلیحاتی، لجستیکی و آموزشی عربستان سعودی، قطر، اردن و ترکیه، و مزدوران، ماجراجویان و تاریک اندیشان فراخوانده شده از کشورهای اروپائی و آمریکای شمالی به وجود آمده است. این مزدوران، ماجراجویان و تاریک اندیشان فرا خوانده شده از کشورهای اروپائی و آمریکای شمالی زیر نظر سازمان های اطلاعاتی دولت های سرمایه داری به داعش پیوسته اند. بخش مهمی از سلاح ها و منابع مالی داعش از کمک های رسمی و غیر رسمی همین دولت ها، چه در سطح جهانی و چه در سطح منطقه، تأمین شده و هنوز هم می شود. داعش همچنین یکی از محصولات سیاست تجاوز امپریالیستی به منطقه خاورمیانه است. داعش و دار و دسته های مشابه آن، ناشی و

برآمده از پیوند شوم و پلید امپریالیسم و ارتجاع سرمایه داری از یک سو و عقب مانده ترین عناصر ارتجاع عشیره ای و مثنی اوباش ماجراجو و غارتگر از سوی دیگرند. رهبری به اصطلاح سیاسی داعش در دست لاشخورهای پان اسلامیستی است که مانند همتایان دیگر خود، القاعده، طالبان، النصره و غیره، از قعر زباله دان متعفن تاریخ سر برآورده اند. هدف این دار و دسته ننگین تسلط بر منابع، غارت و استثمار قرون وسطائی و به بردگی کشاندن زحمتکشان این منطقه است تا بتوانند بر اجساد قربانیان جنگ های ارتجاعی و خانمان سوز خود جشن و شادی بر پا دارند و «خلافت اسلامی» شان را حاکم کنند.

در چنین شرایطی ضروری است که جنبش کارگری و نیروهائی که متحدانه به ضد سرمایه داری می رزمند آشکارا و قاطعانه از جنگ عادلانه مردم کوبانی و از مقاومت خونین آنان به ضد مزدوران پان اسلامیست و حامیان سلطه طلبشان شان پشتیبانی کنند. در کوبانی، سنگال و یا هر نقطه دیگر خاورمیانه، در اساس این کارگران و زحمتکشان اند که مورد تهاجم وحشیانه و قرون وسطایی ارتجاع سرمایه داری و پیشاسرمایه داری قرار گرفته اند

باید جبهه کارگران و زحمتکشان را که منادیان واقعی صلح و دوستی میان توده های مردم و برپا دارندگان دمکراسی واقعی اند در این منطقه بحران زده تقویت کرد. باید توطئه ها و سیاست های ارتجاع و امپریالیسم را افشا کرد و عقیم

کارگران پروژه های پارس جنوبی

فعالان کارگری جنوب

جمعی از کارگران پتروشیمی های منطقه ویژه

ماهشهر و بندر امام

بخشی از کارگران محور تهران - کرج

مهر 1393

kargaran.parsjonobi@gmail.com

«آرامش آزادانه» کارگرانی که

نان را نسیه می خرنند!

شیده رخ فروز

«نانوایی خلوت است. اینجا خبری از صف نان نیست. یه شاطر و دو تایی کارگر ... : تا دلتان بخواد نسیه می برند، آره. می گن بعدا میاریم. مام میدیم، میگیم الله اعلم. حالا بعدا آورد نیارود هم چه کار کنیم؟... معلوم نمی کنه، یه روز، دو نفر میان نسیه می خوان، یه روز هیچی، یه روز پنج نفر. هزار تومن، دو هزار تومن. لواش را 160 قیمت زده اند اما ما 150 می دهیم. چه کار کنیم سطح مردم پایین است.»

دیگر در بسیاری از مناطقی که کارگران و توده های بی چیز را در خود جای داده است، نسیه بردن "نان" تعجب کسی را بر نمی انگیزد. نسیه بر و نسیه دهنده آن را پذیرفته اند، چرا که

گذاشت. دامن زدن به اختلافات شیعه و سنی و کرد و عرب، تکیه بر ناسیونالیسم، اعم از ناسیونالیسم عربی، ناسیونالیسم ترکی، ناسیونالیسم ایرانی و ناسیونالیسم کردی و نقطه عزیمت از این مواضع نادرست، به مقاومت توده ها در مقابل نیروهای سرکوبگر ارتجاع و امپریالیسم لطمه خواهد زد. مبارزه طبقاتی کارگران را به انحراف خواهد کشاند و به آن ضربه خواهد زد. هم در مبارزه توده های مردم به ضد ارتجاع و امپریالیسم و هم در مبارزه ضد سرمایه داری طبقه کارگر، منطق واحدی حکم فرماست. این منطق ساده و محکم چنین است: همان گونه که جنبش کارگری باید به ضد دستگیری، زندانی کردن، شکنجه و اعدام فعالان اجتماعی، کارگری و سیاسی اعتراض و مبارزه کند، باید با تمام نیرو و امکانات خود در مقابل این نسل کشی و بربریت عصر سرمایه داری بایستند تا انسان های زحمتکش بیشتری نابود نشوند. مسأله مردم کوبانی مسأله کارگران ایران هم هست.

باید مصممانه و با چشمان باز مبارزه کرد تا نقشه ها و سیاست های سرمایه داری مرتجع جهانی و منطقه ای و رویای خونبار حکومت جهل و واپسگرایی شکل نگیرد و سامان نیابد.

آری به دلیل همین منطق ساده و بدیهی است که با فریادهای بلند می گوئیم «باید یکی شویم یاران».

فعالان کارگری ضد سرمایه داری گیلان

واقعیات سرسخت اند. مناطقی نه در مکانی پرت و دورافتاده، درست در همین تهران و در معرض دید نهادها و مسئولانی که به راحتی، خود را به ندیدن حقایق دردناک زندگی اکثریت جامعه زده اند. وقتی توان خرید نان که قوت اغلب خانوارها است، کاهش یابد معنای دیگری جز کم شدن خوراک خانوار، کوچکتر و خالی تر شدن سفره آنان ندارد.

«اینجا مشکلات زیاد است خیلی هم زیاد است. مشکل منطقه 18 خصوصاً اینجا. شماره دو. هیچ کس هم به داد ما نمی رسد. ضعیف ترین مردم تهران همینجان، شماره دو. هیچ کس هم نیست به داد مردم برسد. نسبه هم زیاد می برن بله. بله که نسبه می دیم. مجبوریم بدیم. بیش از 150 نفر نسبه میبرن در ماه. کلا همه. اینجا همه کارگران. یه روز کار دارند سه هفته ندارند. همه کارمندای شهرک را جمع کنیم فکر نکنم 29 تا شوند. مردم خدایی نه گوشت، نه مرغ و نه میوه می خورند. من پنج سال 10 سال جنس دادم نیاوردن پس بدن، ندارن. دعوا هم که همیشه کرد... مردم اینجا ضعیفند.» (شرق 30 تیر 93)

عمیق تر شدن شکاف بین رشد سرسام آور هزینه ها و سبقت آن از درآمد ناچیز کارگران (و در نظر داشتن جمعیت بیکار بدون درآمد)، در کنار انبوهی از سایر معضلاتی که حق حیات را از اکثریت جامعه سلب نموده، پیامد تحمیل سیاست های ضد انسانی اقلیت حاکم است، که حاصلش تداوم چرخه انباشت فقر و انباشت ثروت در

سوی دیگر است. آمارهای رسمی که بیانگر کاهش مصرف نان به عنوان ماده اصلی سفره خانوار و نیز کاهش مصرف غذایی می باشد، دشواری عدم تأمین حتی ابتدایی ترین و حیاتی ترین نیاز زحمتکشان ایران را به خوبی انعکاس می دهد: «در حالی که میزان مصرف نان خانوارها در فاصله سال های 82 تا 92، 37 درصد کاهش یافته است اما هزینه تأمین نان خانوارها هشت برابر شده است... یعنی در سال 82 هر خانوار سالانه حدود 45 هزار تومان برای نان هزینه می کرد که این رقم در سال 91 با 706 درصد افزایش به 361 هزار تومان رسیده است.» «یافته های آماری سال 82 تا 91 مصرف غذایی ایرانیان 30 درصد کاهش یافت» (شرق 20 و 25 شهریور 93)

در همین حال مراجع رسمی سبد هزینه خانوار کارگری را دو میلیون و 200 هزار تومان طی سه ماهه اول امسال اعلام کردند و از بیشتر شدن این رقم در ماه هفتم امسال سخن گفتند: «هم اکنون برخی مراکز دولتی در بخش های خدماتی جلودار افزایش قیمت ها شده اند. از سوی دیگر قیمت برخی مواد لبنی و پروتئینی هم افزایش داشته است و همین امر موجب شده تا خانوارهای کارگری دچار فقر غذایی و سوء تغذیه شوند. ... افزایش رقم سبد هزینه یک خانوار کارگری در شرایطی صورت گرفته که کشور نرخ تورم 22 درصدی را تجربه می کند و یک کارگر با حقوق و دستمزد فعلی قادر به امرار معاش نیست.»

نیمه دولتی) از پرداخت به موقع همین مزدهای حداقلی نیز سر باز زده و کارگران را ماه‌های مدید با وعده و وعید در انتظار پرداخت معوقات سر می‌دوانند. این خواسته در کنار امنیت شغلی پایدار و سایر مطالبات برحق، اعتراض و اعتصابات کارگری چند ساله اخیر را به شکل مستمر در پی داشته است. وضعیت زیست و معیشت خانوار کارگری که ماه‌ها از درآمدش محروم گردیده، حق بیمه اش پرداخت نشده (و نهایتاً به وسیله باندهای حکومتی در تأمین اجتماعی به تراج رفته است) و با انواع آسیب‌های جسمی و روحی دست و پنجه نرم می‌کند، چیزی جز مرگ تدریجی نیست. اما حاکمان زالوصفت جنایتکار تنها پاسخشان نسبت به سرنوشت کارگران به جان آمده معترض، تازیانه و زندان است (مانند برخورد به کارگران معترض پتروشیمی رازی).

وضعیت زیست و معیشت کارگران فصلی و پروژه‌ای، کارگران مهاجر، بیکاران، بازنشستگان، زنان سرپرست خانوار و کودکان کار و خیابان به مراتب اسفبارتر از بخش کارگران شاغل است، محرومیت‌های شدید و نداشتن ثبات درآمد، ناامنی همه جانبه‌ای را گریبانگیر این جمعیت کارگری نموده است. «از سال 82 تا 91 تعداد خانوارهایی که هیچ فرد شاغلی ندارند به میزان 58 درصد بیشتر شده است... بررسی پارامترهای نشان دهنده رفاه خانوار، حکایت از آن دارد که پس از اجرای فاز

(کار و کارگر- 16 مهر 93) «در حال حاضر حدود هشت میلیون کارگر تحت پوشش بیمه سازمان تأمین اجتماعی هستند که از این تعداد 6,5 میلیون نفر زیر یک میلیون تومان دستمزد دریافت می‌کنند.» (همان منبع)

اعلام آمارهایی که از واقعیات جاری فاصله معناداری دارند به هیچ‌رو مانع از این نیست که نمایندگان دولتی سرمایه داران حاکم شرایط معیشت و مزد کارگران را در حداقلی‌ترین نمود آن یعنی حدود 609 هزار تومان تعیین نکنند. مبلغی ناچیز که در خوشبینانه‌ترین حالت کفاف 10 روز زندگی بخور و نمیر را هم نمی‌دهد.

«وضعیت اقتصادی مردم اینجا افتضاحه، همه اینجا کارگرن، بیمه ندارند. مستاجرن. هزار جور بدبختی دارن. نسیه یه موقع میبیره برمی‌گردونه، خیلی کم مشتری این طوری دارم که برگردونه، در روز پنج شش تا مشتری داریم که نسیه می‌برن و نمیارن... اینجا که خوبه مردم حتی نونم قرضی میبرن... شما اینجا قصابی دیدی؟ قنادی دیدی؟ آرایشگاه دیدی؟... قصابی نداریم چون مردم کم گوشت و مرغ می‌گیرن، چون الان دیگه همه چی گرون شده... گوشت و مرغ؟ نه والا نمی‌خوریم. نداریم که بخوریم. چی بشه... میوه هم ماشین بیاد می‌خریم، نیاد نمی‌خریم. ماشین بیاره میوه هست، نیاره نیست اینجا مغازه میوه فروشی نداره.» (شرق- همانجا)

از سوی دیگر سرمایه داران و کارفرمایان در تمامی بخش‌ها (اعم از دولتی و خصوصی و

حداقل دستمزد 609 هزار تومان، تا 100 درصد نیز باشد.

"ربیعی" وزیر کار رژیم به تازگی عنوان کرد دولت با طرح مسکن اجتماعی قصد دارد در این بخش وارد عمل شود، ایجاد صندوق مسکن و تأمین منابعی برای آن، وعده بهار امسال وی بود. تمام توان دولت حاکم در برابر معضل مسکن و حق برخورداری از سرپناه مناسب برای اکثریت زحمتکش جامعه، تنها وعده سر خرمن به شکل یک طرح و یک صندوق است. اما زندگی از نوع دیگر و برای اقلیتی از جنس دیگر، رنگ دیگری دارد: «به نظر او (مدیر یکی از دفاتر معاملات مسکن در ولنجک) رقم سه میلیارد تومان رهن کامل یک ساله برای یک پنت هاوس 700 متری به هیچ وجه رقم بالایی نیست. ... افرادی حاضرند بسیار بیشتر از این رقم هزینه کنند و ماهانه 120 میلیون تومان کرایه بدهند برای زندگی در خانه هایی که امروز دست اندرکاران این حوزه آنها را "برند" می نامند.» (شرق - 9 مهر 93) دغدغه کارگران ایران نداشتن نان، آب و حتی تنفسی سالم است، و این مبارزه مرگ و زندگی با زندگی افسانه ای و لوکس استثمارگران حاکم فاصله ای نجومی دارد.

«گوشت و نون و مرغ چیه ... آب افتضاحه. اصلا نمیاد. ما طبقه دوم زندگی می کنیم. سه نصفه شب باید پاشیم بریم حمام. بعد دیگه اتوبوس ها فقط تو شهرک می پیچن... ما باید

اول هدفمندی یارانه ها قدرت اقتصادی خانوارهای کشور 25 درصد کاهش یافته و هم اکنون 31 درصد خانوارها زیر خط فقر هستند ... در حالی که تعداد خانوارهای بدون فرد شاغل و یک شاغل طی این 10 سال رو به افزایش بوده در مقابل درصد خانوارهایی که دو فرد شاغل یا بیشتر داشته اند کاهش قابل ملاحظه ای یافته است.» (شرق - 18 شهریور 93)

آمارها در رابطه با زنان سرپرست خانوار و سالمندان نیز جدا از وضعیت گفته شده نیست. طی پنج سال گذشته با افزایش قابل توجه زنان سرپرست خانوار که تعدادشان به بالای 12 درصد رسیده، زنانه شدن سالمندی و فقر عواقب منفی آن است، همچنین 27 درصد سالمندان بیکار و بدون حقوق بازنشستگی هستند به طوری که 17 درصدشان از هرگونه حمایت مالی محرومند، 38 درصد سالمندان نیاز به حمایت مالی دارند، و 18 درصد با مشکلات سلامتی و جسمی مواجه هستند.

ناچیز بودن دستمزدهای کارگری نسبت به هزینه ها بویژه در کلان شهرها تنها در بخش مسکن بخش قابل توجهی از درآمد خانوار را می بلعد. با توجه به اینکه بیش از 85 درصد کارگران کشور فاقد مسکن شخصی هستند، طبق اعلام بانک مرکزی، هزینه مسکن از سبد معیشت خانوار تا 25 درصد کل هزینه ها را شامل می شود که این مساله می تواند در مورد کارگران با

اما روحانی رئیس جمهور رژیم که با «تدبیر» ریاکارانه خود استاد دادن «امید» واهی و وعده های توخالی است، اخیراً در مصاحبه با خبرنگاران در سازمان ملل، با کتمان بیشرمانه اوضاع فلاکتبار کنونی، توصیفی پوشالی از وضعیت مردم ارائه داد: «... من بسیار خوشحالم که در این یک سال گذشته، دولت جدید در ایران توانسته با کمک مردم آرامش را در کشور ایجاد کند. امروز در کشور من، مردم بیش از سال‌های پیش احساس آرامش می‌کنند. ... کاملاً افتخار می‌کنیم که در کشور ما همه نظرات خودشان را آزادانه بیان می‌کنند.» (تأکیدها از ما است) از افتخار کردن های "روحانی" به دادن وعده برای مردمی که وی از آرامش دروغینشان داستان سرائی می‌کند، نه بهبود، نه رفاه و نه آزادی واقعی ساخته می‌شود. زدن مهر بطلان بر تمامی بساط ظالمانه حاکم و پایان دادن به تباهی های روزافزون، تنها راه حل ممکن کارگران و توده های بی چیز برای ساختن نوین زندگی شرافتمندانه و تعالی همه جانبه حیات جامعه است.

انجماد باز هم بیشتر دستمزد کارگران در قالب اجرای طرح جدید طبقه بندی در نیشکر هفت تپه

بیش از 500 کارگر کشت و صنعت نیشکر هفت تپه در تاریخ 9 مهر 93 در اعتراض به عدم اجرای صحیح طرح طبقه بندی مشاغل، پایین بودن سطح مرزها و معوق ماندن همین میزان دستمزد، دست از کار کشیده، اعتصاب چند

برای این یه مسیر کوچک راه، اندازه سه چهار تا مسیر کرایه بدیم. یه مسیر بریم سر چار راه. یه کرایه بدیم چار راه پیاده شیم، برویم سر شماره دو و یه کرایه بدیم و بعد واسه آزادی و آذری یه کرایه بدیم تو این نداری ... مشکلات اینجا زیاد است. نه قصابی داریم نه مرغ فروشی نه وسایل فروشی. ماشین نداره برای رفتن و آمدن. مشکلش زیاده. شوهر من بیکاره. چهار تا بچه دارم. سخت است اما مجبورم بسازم. شوهرم رنگ کار میل است. می بینی یه هفته می رود یک ماه بیکار است. الان که همه چیز "ام دی اف" شده اون هم بیکار شده، نه بیمه ای نه چیزی. خیلی سخت است. الان بچه مدرسه ای دارم نمی تونیم برسونیم. شهریه مدارس زیاد است. 37 تومن لباسشه. 70 تومن ثبت نامشه. دولتی هم هست. نداریم.... اینجا خونه است ما زندگی می کنیم؟ 50 متر خانه است. این چیه؟ زندگیه؟... اینجا یه مدرسه نداره. بچه ها باید از اینجا تا آب کرج بروند دنبال مدرسه. ... الان من 45 متر خونه دارم، پنج نفریم. خودت ببین که چطوریه دیگه. رفتم واسه دورچینی خونه، شهرداری میگه برو محضر. نمی دونم چیکار کنم. مادر شوهرم پیش ماس. اینجا خانه ها سند نداره قولنامه ایه.... به خدا شوهرم یه راننده مینی بوسه. یه روز کار می کنه پنج روز خرج ماشین ... الان، من به همین بقالی رو به رویی 600 هزار تومن بدهکارم. اونم صاحب مغازه است. بپرس.» (گزارش شرق)

روزه ای را آغاز کردند. آنان از کارکنان واحد کارخانه، تعدادی از تجهیزات مکانیکی و همچنین از بخش کشاورزی و تحقیقات کشاورزی شرکت هستند. بیش از 1500 کارگر در کارخانه کشت و صنعت نیشکر هفت تپه کار می کنند که نزدیک به 700 نفر از آنان در بخش های کشاورزی و نگهداری و سایر کارگران در بخش صنعتی این واحد تولیدی به کار مشغولند. کارگران نیشکر هفت تپه از آغاز سال 93 تاکنون بارها با تجمع و اعتصاب در محوطه شرکت پیگیر مطالبات خود بودند. از ابتدای شهریور امسال این طرح به بدترین شیوه ممکن توسط عوامل کارفرما و اعضای شورای اسلامی کار بازنگری شد و اداره کار نیز به دلیل موافقت شورای اسلامی کار، طرح طبقه بندی جدید را تأیید کرده است.

با اجرای این طرح نه تنها خواست کارگران برای رشد دستمزدها زیر پا نهاده شد، بلکه به جای در نظر گرفتن سابقه کار، فقط به تحصیلات امتیاز داده اند آن هم در شرایطی که 85 تا 90 درصد کارگران این واحد صنعتی، تحصیلاتی کمتر از دیپلم متوسطه دارند. بنا به گفته کارگران در هفت تپه دو قانون یعنی قانون نظام هماهنگ که شامل مدیران و سرپرستان است و قانون کار که برای کارگران است، اعمال می گردد و هدف از اجرای طرح به این شیوه حفظ حقوق به مراتب بالاتر همین رده از کارکنان است که سطح تحصیلات بالاتری دارند.

کارگران معترض هفت تپه با نشان دادن ترکیب افرادی که طرح طبقه بندی را بازنگری کرده اند، روشن ساختند که هدف این بازنگری به نام "کارگر" اما به کام سلسله مراتب اداری تمام می شود. سه نفر از اعضای کمیته طبقه بندی مشاغل از جمله نماینده حسابداری، مدیر امور اداری و مسئول کمیته طبقه بندی مشاغل، کارمند و مشمول قانون نظام هماهنگ بودند و دو نفر دیگر هم عضو شورای اسلامی کار و به اصطلاح "نمایندگان" کارگران بودند که یکی از آن ها سطح تحصیلات بالایی دارد!

سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه تأکید می کند که کارگران فاقد نمایندگان واقعی و مستقل برای دخالت مؤثر در روند امور بوده اند و کسانی که به عنوان نماینده از طرف کارگران در این طرح شرکت داشتند افرادی از شورای اسلامی کار بودند که هیچ کدام کارگر نیستند! انتظار کارگران از این طرح نه تنها برآورده نشده بلکه به جای افزایش دستمزد، با اجرای طرح طبقه بندی مشاغل از گروه های کاری آنان کم شده است، یعنی مثلاً کارگر استاد کاری که قبلاً در طرح طبقه بندی مشاغل دارای رتبه دوازده بود به رتبه ده تقلیل داده شد. بدین ترتیب تنها به تعداد اندکی که پست های اداری دارند مبلغی بیش از گذشته تعلق گرفته است. علاوه بر این، کارگران قرارداد موقت که بیش از 700 کارگر نی بر را نیز دربر می گیرند از شمول این طرح کنار گذاشته شده اند. کارگران نی بر که به صورت

فصلی در این واحد تولیدی به کار تخصصی بریدن ساقه های نیشکر اشتغال دارند، علاوه بر مطالبات حقوقی، به این بی حقی جدید علیه خود نیز معترض می باشند.

پس از اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، اشل جدید مزد و اضافه دستمزد در حکم های کارگران نشان داد که آنان باید بیش از گذشته از بی حقوقی و تبعیض شدید مزد رنج ببرند. کارگران بلافاصله در اعتراض به اجرای این طرح دست به اعتصاب زدند. با شروع اعتصاب، فعالیت کارخانه، که در فصل تعمیرات و نگهداری به سر می برد، کاملا متوقف شد. کارگران دو روز متوالی جلوی دفتر مدیریت نشستند با سرپرست حراست و دیگر مدیران خواسته های خود را مطرح کردند. کارگران اعتصابی با بیان اینکه طرح جدید طبقه بندی مشاغل به شکاف عمیق حقوقی میان کارگران، کارمندان، سرپرستان کارگاه ها و مدیران کارخانه دامن زده است، خواهان تجدید نظر کلی در این طرح شدند، شکافی حقوقی که گاه به بیش از 500 هزار تومان می رسد. اما مدیر عامل جدید با اعلام اینکه مدیر عاملی که این طرح را امضا کرده دیگر در شرکت حضور ندارد و من در جریان نمی باشم، خواهان برگشت به کار کارگران گردید و قول پیگیری مجدد داد. در حال حاضر کارگران به طور مشروط به سر کار برگشته اند. اعتراض و اعتصاب کارگران نیشکر هفت تپه، گامی دیگر

در برملا کردن سیاست سرمایه دارانه کنونی و ایستادگی در برابر آن است: سیاستی که کارگران را تبدیل به محکومان مرگ تدریجی نموده، از سر و ته سفره خالی خانوارهای کارگری باز هم می زند. اعتصاب کارگران اعتراض به نادیده گرفتن و پامال نمودن حقوق میلیون ها کارگر قرارداد موقت و سفید امضا با بدترین شرایط کاری است، ایستادگی در برابر تشکل های ساختگی و نمایندگان وابسته کارگری است که برای معاش و حق حیات کارگران و خانوارهایشان تعیین تکلیف می کنند، ایستادگی در برابر سیاست عناصر و نهادهای ضد کارگری است که کارگران معترض را در به عنوان اوباش به شلاق و حبس محکوم ساخته اند و حتی با تحقیر، توهین های کلامی مانند نامیدن کارگران با اسامی حیوانات به تشدید آزار علیه کارگرانی که دستمزدشان 16 ماه و حق بیمه شان 4 سال پرداخت نگردیده، دست می زنند (کارفرمایان کاشی گیلانا).

آنچه در اعتصاب کارگران هفت تپه و سایر اعتصابات اخیر کارگری در تمامی بخش ها و مراکز کارگری می تواند موازنه قوا را به نفع کارگران ایران تقویت نموده آنان را در تعیین سرنوشت کار و زندگیشان دخیل سازد، سازمان یابی آگاهانه این مبارزات و حفظ و کسب دستاوردهای کارگری از جمله ضرورت حفظ و برپا نگه داشتن فعالانه سندیکای کارگری نیشکر هفت تپه است که با مخالفت کارفرما و دخالت

مراجع قضائی و نیروهای انتظامی و امنیتی به محدودیت کشانده شد.

کارگران پروژه های پارس جنوبی

فعالان کارگری ضد سرمایه داری گیلان

فعالان کارگری جنوب

جمعی از کارگران پتروشیمی های منطقه ویژه

ماهشهر و بندر امام

بخشی از کارگران محور تهران - کرج

مهر 1393

kargaran.parsjonobi@gmail.com

طبقات جامعه سرمایه داری و ویژگی های

ساختار اقتصادی- اجتماعی ایران

سهراب شباهنگ

شهریور و مهر 1393

این نوشته در چهار بخش تنظیم شده است. در بخش نخست به مبانی نظری و روش شناختی تحلیل طبقاتی جامعه به طور عام و جامعه سرمایه داری به طور ویژه می پردازیم و می کوشیم الگو یا مدلی نظری برای توصیف ساختار طبقاتی جامعه سرمایه داری ارائه و این الگو را با داده های تجربی و آماری آزمایش کنیم. در بخش دوم ساختار طبقاتی جامعه ایران، طبقات گوناگون، وزن نسبی جمعیت نگارانه و اقتصادی و لایه بندی آنها را با تکیه بر آخرین

داده های آماری قابل دسترسی توضیح می دهیم. در بخش سوم مهم ترین ویژگی های سرمایه داری ایران را بررسی می کنیم. در بخش چهارم جمع بندی مشروح و نتایج مباحث مطرح شده را ارائه می دهیم.

در این شماره بخش 1 این نوشته را می آوریم.

بخش 1

مبانی نظری و روش تحلیل طبقاتی

جامعه

شکل بندی های گوناگون جوامع بشری بر اساس شیوه های تولید حاکم بر آن جوامع در طول تاریخ تعیین می گردند. خود شیوه تولید از دو عنصر یا دو قطب متضاد تشکیل شده است:

قطب نخست یعنی نیروهای مولد شامل اجزای زیر است:

الف) انسان مولد و توانائی های جسمی و ذهنی او،

ب) وسایل تولید که در بر دارنده موارد زیرند (1) ابزارهای کار: از ابزارهای دستی گرفته تا ماشین ها، تجهیزات، تأسیسات و ساختمان ها تولیدی، راه ها و کانال ها و شبکه های انرژی، ارتباطات، وسایل حمل و نقلی که در تولید به کار می روند و غیره، و (2) موضوع کار یعنی مواد خام و کمکی، زمین، معدن، جنگل، چراگاه، دریا، رودخانه و غیره،

پ) مجموع فن آوری ها و دانش و تجربیات کاری مدون که در روندهای گوناگون تولید محصولات و خدمات به کار گرفته می شوند.

نیروهای مولد در درون آن جریان می یابند و عمل می کنند.

تا نقطه معینی از تکامل نیروهای مولد، روابط تولیدی موجود با این تکامل همخوانی دارند و حتی به آن کمک می کنند. اما با تکامل بیشتر نیروهای مولد و نیز افزایش و تغییر نیازهای اجتماعی، روابط تولیدی حاکم به تدریج به مانع و زنجیری در راه تکامل نیروهای مولد تبدیل می شوند. در اینجا است که باید روابط تولیدی موجود دگرگون شوند و جای خود را به روابط تولیدی نوینی بدهند. این تغییر بنیادی روابط تولیدی، انقلاب اجتماعی نامیده می شود که از طریق مبارزه طبقاتی صورت می گیرد. به بیان دیگر، انقلاب اجتماعی لحظه ای و نقطه اوجی از مبارزه طبقاتی ای است که طبقه پیشرو تاریخی، که نماینده و مظهر نیروهای مولد پیشرو و بالنده است، به ضد طبقه یا طبقات ارتجاعی که مدافع روابط تولیدی فرتوت و عقب مانده اند، تحقق می بخشد. اما مبارزه طبقاتی، هم پیش از انقلاب اجتماعی برای برانداختن سرمایه داری وجود دارد و هم پس از برانداختن سرمایه داری تا محو طبقات و نظام طبقاتی از جوامع بشری ادامه خواهد داشت. مبارزه طبقاتی از هنگامی که طبقات در جامعه پدیدار شده اند تا هنگامی که دیگر طبقات وجود نداشته باشند، موتور محرک تاریخ و تکامل جامعه را تشکیل می دهد. بدین سان، طبقه و مبارزه طبقاتی مفاهیمی بنیادی در تحول، تکامل و دگرگونی اجتماعی اند.

نیروهای مولد و عملکرد آنها به صورت بارآوری کار، میزان مهار کردن و کنترل نیروهای طبیعت توسط انسان و حجم کلی تولید نمودار می شوند.

قطب دوم شیوه تولید، روابط تولیدی یا مناسبات تولیدی است. منظور از روابط تولیدی یا مناسبات تولیدی، روابط بین انسان ها در روند تولید است که تقسیم کار (از جمله تقسیم کار به کار فکری و بدنی، تقسیم کار بر حسب جنسیت، تصمیم گیری و اجرا، فرماندهی و فرمانبری و مانند آن) و سازماندهی تولید (یا به طور کلی شکل سازمان اجتماعی کار) را دربر می گیرند. روابط تولیدی همچنین خود را به صورت رابطه انسان ها با وسایل تولید یا به عبارت دیگر به شکل روابط مالکیت نشان می دهند. روابط مالکیت، به یک تعبیر، شکل حقوقی روابط تولیدی اند. روابط تولیدی مبنای روابط توزیع، یعنی تخصیص منابع و تقسیم ثروت در جامعه اند. از این رو برای مطالعه انواع ثروت و چگونگی توزیع آن بین افراد و گروه ها و شناخت روابط بین استثمارگران و استثمار شوندهگان، باید نخست روابط تولیدی را مطالعه کرد و سپس به نحوه توزیع ثروت پرداخت. به عبارت دیگر نحوه توزیع ثروت متکی بر شیوه تولید آن است.

روابط تولیدی و تکاملشان به نیروهای مولد و سطح تکامل این نیروها بستگی دارند. روابط تولیدی ظرف، بستر یا پوسته ای هستند که

حال ببینیم طبقه اجتماعی به طور کلی چیست و طبقات جامعه سرمایه داری و از جمله جامعه ایران کدام اند و جایگاه و وزن و نقش هر کدام چیست؟

لنین در مقاله «آغاز بزرگ» [بتکار عظیم، ژوئن 1919]، طبقه اجتماعی را چنین تعریف می کند:

«طبقات، گروه های بزرگی از مردم اند که برحسب جایگاهشان در نظام تاریخاً تعیین شده تولید اجتماعی، برحسب روابط شان با وسایل تولید (که در غالب موارد در قانون تثبیت و فرمول بندی شده)، برحسب نقش شان در سازمان اجتماعی کار، و در نتیجه برحسب ابعاد سهم شان از ثروت اجتماعی و نحوه تصاحب آن، از یکدیگر متمایز می شوند. طبقات، گروه هایی از مردم اند، که به خاطر جایگاه های متفاوتی که در نظام معین اقتصاد اجتماعی دارند، یکی از آنها می تواند [ثمره] کار دیگری را تصاحب کند».

این تعریف از طبقه متکی بر درک و بینشی از جامعه و تاریخ است که در بالا توضیح داده شد. ما براساس چنین درکی از طبقه می کوشیم طبقات اجتماعی را در جامعه سرمایه داری توضیح دهیم.

طبقات در جامعه سرمایه داری

جامعه سرمایه داری متکی بر شیوه تولید سرمایه داری است. یعنی در این جامعه، شیوه تولید سرمایه داری شیوه اصلی تولید است. شیوه تولید

سرمایه داری مبتنی بر درجه معینی از تکامل تولید کالائی، یعنی تولید برای فروش، است، مرحله ای که در آن نیروی کار (توانائی کاری) نیز به کالا تبدیل شده باشد. در این شیوه تولید، مولدان مستقیم یعنی کارگران مزدی، فاقد وسایل تولید و وسایل زندگی اند و چیزی جز نیروی کار ندارند. از این رو برای ادامه زندگی خود به لحاظ اقتصادی مجبورند نیروی کارشان را به بخش کوچکی از افراد جامعه که وسایل تولید را در مالکیت و یا زیر کنترل خود دارند بفروشند. در روند تولید سرمایه داری، سرمایه دار مولد، یعنی سرمایه داری که صاحب سرمایه مولد (ابزار های تولید، مواد خام و غیره) است با استخدام کارگران مزدی مولد، نیروی کار (یا توانائی کاری) شان را برای زمان معینی می خرد و با مصرف نیروی کار در روند تولید، ارزشی بیش از آنچه بابت خرید نیروی کار برای آن زمان معین پرداخته به دست می آورد. تفاضل بین ارزشی که کارگران مزدی مولد در زمان معینی تولید می کنند و مزدی که برای این مدت می گیرند، ارزش اضافی نام دارد که توسط «سرمایه دار مولد» تصاحب می شود.

با توجه به تعریفی که از طبقه در بالا داده شد، می بینیم که تا آنجا که به شیوه تولید سرمایه داری مربوط می شود، این دو گروه یعنی کارگران مزدی یا عرضه کنندگان نیروی کار از یک طرف و سرمایه داران مولد یا خریداران نیروی کار از طرف دیگر، جایگاه های کاملاً متفاوت و متمایزی در روند تولید، تقسیم کار، سازمان

اجتماعی کار و نیز نحوه روابط شان با وسایل تولید دارند، و در نتیجه دو طبقه اجتماعی متمایز (یا بخش هائی از دو طبقه اجتماعی متمایز) در جامعه سرمایه داری را تشکیل می دهند. اما آیا طبقات در جامعه سرمایه داری، تا آنجا که به شیوه تولید سرمایه داری مربوط می شود (فعلاً از بازمانده های شیوه های تولید پیش از سرمایه داری که ممکن است در جامعه ای وجود داشته باشند صرف نظر می کنیم)، فقط کارگران مزدی مولد و صاحبان سرمایه مولدند؟

برای پاسخ دادن به این پرسش باید روند تولید و بازتولید سرمایه داری را که همان روند تولید و بازتولید سرمایه است بررسی کرد. روند بازتولید سرمایه عبارت است از تکرار چرخه «سرمایه- کالا» به «سرمایه - پول» که در روند تولید، دو باره به «سرمایه - کالا» تبدیل می شود. به عبارت دیگر بازتولید سرمایه عبارت است از ادامه روند «پول- کالا- پول». یعنی تبدیل سرمایه ای که در روند تولید از شکل پولی به شکل کالائی تبدیل شده به سرمایه ای که در روند تحقق از شکل کالائی دوباره شکل پول به خود می گیرد. این پول دوم که از پول قبلی بیشتر است (چون ارزش اضافی روی آن آمده است) دوباره با خرید کالا (وسایل تولید و نیروی کار) در روند تولید به صورت سرمایه - کالا درمی آید که آغاز چرخه بعدی یعنی تبدیل شدن به سرمایه - پول است. سرمایه داران مولد برای تسریع روند چرخش حلزونی سرمایه - کالا به سرمایه - پول و سرمایه - پول به سرمایه - کالا

با سرمایه داران غیر مولد یعنی سرمایه داران تجاری که کارشان صرفاً خرید و فروش کالای تمام شده است و نیز صاحبان سرمایه بهره آور یا بهره زرا (سرمایه وامی) وارد ارتباط می شوند. خود این سرمایه داران غیر مولد به شماری کارگر برای انجام عملیات خود مانند خرید و فروش، حسابداری، انبارداری و غیره نیاز دارند. این کارگران را می توان کارگران غیر مولد نامید چون ارزش اضافی تولید نمی کنند بلکه ارزش اضافی تولید شده در مراکز تولید توسط کارگران مولد را از شکل کالائی به شکل پولی در می آورند و یا صرفاً در دادن و بازپس گرفتن وام و عملیات مربوط به آن به کار مشغول اند. البته کارگران غیر مولد در خود کارخانه ها، کارگاه ها و دیگر مراکز تولید هم وجود دارند. بدین سان علاوه بر سرمایه داران مولد (سرمایه دارانی که سرمایه شان به طور مستقیم در روند تولید کالا و در نتیجه تولید ارزش اضافی به حرکت در می آید) با سرمایه داران غیر مولد (یعنی سرمایه داران تجاری یا سرمایه دارانی که سرمایه شان در روند تحقق کالا و در نتیجه تحقق ارزش اضافی به حرکت درمی آید، و صاحبان سرمایه بهره زرا یا بهره آور که سرمایه شان به صورت وام و اعتبار به سرمایه داران مولد و سرمایه داران تجاری عرضه می شود) نیز سر و کار داریم. یعنی در جامعه سرمایه داری با سرمایه داران مولد و غیر مولد (صاحبان سرمایه مولد و غیر مولد) و کارگران مولد و غیر مولد (کارگرانی که ارزش اضافی تولید می

کنند و کارگرانی در روند تحقق ارزش اضافی و یا در تخصیص و توزیع آن نیروی کار خود را می‌فروشند) روبروئیم. توجه داشته باشیم که منظور از کار غیر مولد، کار زائد و بیهوده و منظور از سرمایه غیر مولد سرمایه اتلاف شده و زائد نیست: سرمایه مولد و سرمایه غیر مولد هر دو، و نیز کار مولد و کار غیر مولد هر دو، برای تولید و باز تولید در شیوه تولید سرمایه داری لازم اند و هیچ یک در این شیوه تولید قابل حذف نیستند. منشأ سود سرمایه تجاری و سرمایه بهره‌زا یا بهره‌آور، ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران مولد است. از نظر اجتماعی صاحبان و کنترل‌کنندگان سرمایه (چه سرمایه مولد و چه غیر مولد، چه دولتی و چه خصوصی) و نمایندگانشان، طبقه سرمایه دار را تشکیل می‌دهند. به همین طریق عرضه‌کنندگان نیروی کار (خواه منشأ کار مولد باشند یا کار غیر مولد)، طبقه کارگر را به وجود می‌آورند. سرمایه داران و کارگران دو طبقه اصلی جامعه سرمایه داری را تشکیل می‌دهند.

طی صد یا صد و بیست سال گذشته تحولات بزرگی در جامعه سرمایه داری در سطح جهان رخ داده اند که مهم‌ترین آنها عبارتند از: تمرکز بسیار بالای سرمایه و شکل‌گیری و سلطه سرمایه انحصاری، ادغام انحصارات صنعتی و بانک‌ها و دیگر مؤسسات اعتباری در یکدیگر و ایجاد سرمایه مالی، نقش فزاینده صدور سرمایه، تقسیم و تقسیم مجدد جهان به مناطق نفوذ انحصارات و دولت‌های امپریالیستی،

جهانی شدن هرچه بیشتر نه تنها مبادله بلکه همچنین روندهای تولید و انباشت سرمایه، تخصیص و بسیج منابع و تقسیم کار، دگرگونی‌های پیچیده در روابط بین اشکال مختلف سرمایه و رقابت میان آنها، تحولات پیچیده در روابط بین دولت (و به طور کلی نهادهای سیاسی و حقوقی حاکم) و شالوده اقتصادی جامعه (از جمله شکل‌گیری سرمایه داری دولتی در انواع مختلفش و زوال و زایش مجدد آن)، تغییرات ناشی از انقلابات علمی، فنی و سازمانی و آثار آنها در کارخانه‌ها، کارگاه‌ها و دیگر مراکز کار و تولید، جدائی مالکیت از مدیریت، تشدید استثمار نه تنها طبقه کارگر بلکه وسیع‌ترین توده‌های زحمتکش در سطح جهان به طور مستقیم و غیر مستقیم توسط سرمایه‌های انحصاری جهانی و نظام سرمایه داری به طور کلی، گسترش و تعمیق بازار سرمایه، افزایش حجم و نقش سرمایه مالی و سرمایه مجازی، تکامل بسیار سریع فناوری‌های مربوط به تولید انرژی، گسترش و تسریع حمل و نقل، اطلاعات، ارتباطات و اتوماسیون. این تغییرات از یک سو بیانگر تکامل بی‌وقفه نیروهای مولد و اجتماعی شدن هرچه بیشتر تولید و امکان تنظیم و برنامه‌ریزی اجتماعی تولید و توزیع، و از سوی دیگر بیانگر تشدید استثمار پرولتاریا، خصلت انگلی روز افزون روابط سرمایه داری و طبقه سرمایه دار و ضرورت از میان رفتن این نظام استثمارگر، سرکوبگر، فرتوت، ارتجاعی و منحط هستند.

هیچ یک از تحولات مهمی که در بالا فهرست وار ذکر شدند و یا مجموع آنها، تغییری در تضاد بنیادی شیوه تولید سرمایه داری یعنی تضاد بین سرشت اجتماعی تولید و سرشت خصوصی تصاحب نمی دهند، بلکه این تضاد را تشدید می کنند. تضادی که در عرصه اجتماعی به صورت تقابل بین دو طبقه اصلی این جامعه یعنی طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار تجلی می یابد. این تضاد محرک اصلی مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی در طول زندگی نظام سرمایه داری است.

حال که طبقات اصلی جامعه سرمایه داری (طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار) را با بررسی شیوه تولید سرمایه داری و روند بازتولید سرمایه مشخص کردیم، ببینیم آیا طبقه یا طبقات دیگری نیز در جامعه سرمایه داری که ناشی از این شیوه تولید باشند وجود دارند یا نه؟

مارکس در آغاز بخش هفتم کتاب سرمایه جلد اول، «انباشت سرمایه»، می نویسد:

«سرمایه داری که ارزش اضافی تولید می کند، یعنی کار پرداخت نشده را مستقیماً از کارگر بیرون می کشد و در کالاها متبلور می سازد، در واقع نخستین مصادره کننده این کار اضافی است ولی به هیچ رو آخرین تصاحب کننده آن نیست. او باید این ارزش اضافی را با سرمایه داران، زمینداران و غیره که عملکردهای دیگری در کل روند تولید اجتماعی دارند تقسیم کند. بنابراین ارزش اضافی به اجزا و بخش های مختلف تجزیه می شود که بین رده بندی های مختلفی از

اشخاص تقسیم می گردد و اشکالی مستقل از یکدیگر به خود می گیرد مانند سود صنعتی، بهره، سود بازرگانی، اجاره زمین [املاک] و غیره.» (تکیه بر کلمات از ما است.)

[جملات بالا در متن فرانسوی سرمایه جلد اول چنین ترجمه شده اند:

«سرمایه داری که ارزش اضافی تولید می کند، یعنی مستقیماً کار پرداخت نشده از کارگر و متبلور در کالاها را استثمار می نماید، نخستین مصادره کننده این کار اضافی است ولی آخرین تصاحب کننده آن نیست. او باید، به عکس، این ارزش اضافی را با دیگر سرمایه دارانی که عملکردهای دیگری در کل روند تولید اجتماعی دارند، و با مالک زمین و غیره تقسیم کند.

بنابراین ارزش اضافی به اجزا و بخش های مختلف تجزیه می شود که بین رده بندی های مختلفی از اشخاص تقسیم می گردد و اشکالی ظاهراً مستقل از یکدیگر به خود می گیرد مانند سود صنعتی، بهره، سود بازرگانی، اجاره زمین [املاک] و غیره.»

می بینیم که در بحث مارکس از عنصر دیگری که تا اینجا نامی از آن نبرده ایم نیز سخن گفته می شود و آن مالک زمین یا زمیندار است. می دانیم که زمین نیز مانند ماشین آلات و تأسیسات، مواد خام و غیره جزء وسایل تولید است پس چرا مارکس زمین را از دیگر وسایل تولید جدا می کند و از زمینداران به طور جداگانه در کنار سرمایه داران نام می برد؟ به عبارت دیگر چرا زمین را از سرمایه جدا می کند؟ برای پاسخ به

این پرسش ها، مقولات زمین و سرمایه را بررسی می کنیم.

زمین و سرمایه

برخی از نویسندگان و فعالان سیاسی که خود را «مارکسیست» و «اقتصاد دان» هم می نامند از این واقعیت که ارزش اضافی استثمار شده از کارگران توسط سرمایه داران مولد بین بخش های مختلف طبقه سرمایه دار و نیز زمینداران تقسیم می گردد (منظور زمیندارانی است که زمینشان در تولید سرمایه دارانه، خواه در کشاورزی و خواه صنعت و معدن و خدمات به کار گرفته می شود)، چنین «نتیجه می گیرند» که زمینداران نیز بخشی از سرمایه دارانند! مثلاً یکی از اینان که مریدانش او را «مارکسیست قرن» یا «مارکس قرن» و غیره می نامند چنین می نویسد:

«کل ارزش اضافه حاصل از استثمار طبقه کارگر اساساً از طریق بازار و نیز از مجرای سیاست های مالی و پولی دولت ها میان بخش های مختلف طبقه سرمایه دار تقسیم می شود. سود، بهره و اجاره اشکال عمده سهم بری سرمایه های مختلف از ماحصل این استثمار طبقاتی است.» (1)

درست است که ارزش اضافی استثمار شده از کارگران مزدی اساساً به سه بخش یعنی سود (سهم سرمایه صنعتی و سرمایه تجاری)، بهره (سهم سرمایه وامی یا سرمایه بهره آور) و اجاره یا رانت (سهم مالک زمین، معدن، جنگل، چراگاه، منابع طبیعی آب و غیره) تقسیم می شود،

اما اینکه «اقتصاددان نابغه ما» گفته «اجاره» به بخشی از سرمایه و یا به بخشی از سرمایه داران داده می شود درست نیست زیرا زمین، سرمایه نیست و زمیندار را نمی توان سرمایه دار نامید. سرمایه، کار انباشته شده، کار گذشته یا کار مُرده (در مقابل کار زنده یعنی کاری که در روند تولید توسط تولید کنندگان مستقیم جریان دارد) است که اساساً به سه شکل پدیدار می شود یا به سه شکل قابل تجزیه است: الف) سرمایه تولیدی یا صنعتی در شکل ابزار تولید، تأسیسات و تجهیزات تولیدی، مواد خام، انرژی و غیره، و نیز وسایل معیشتی که می توانند مصرف مولد پیدا کنند (یعنی باعث حفظ و تداوم نیروی کار شوند) و در روند تولید کالا در مقابل تولید کننده مستقیمی که فاقد وسایل تولید است قرار می گیرد و کار اضافی او را استثمار می کند. ب) سرمایه تجاری که شامل تأسیسات تجاری و به ویژه سرمایه نقدی که در روند تحقق کالا (یعنی تبدیل «سرمایه - کالا» به «سرمایه - پول») و در نتیجه در روند تحقق ارزش اضافی (تبدیل اضافه محصولی که استثمار شده به ارزش اضافی در شکل پولی آن) به حرکت در می آید. پ) سرمایه وامی یا سرمایه بهره آور پولی است که از سوی بانک ها و دیگر مؤسسات مالی و یا اشخاص، در مقابل دریافت بهره، به سرمایه داران تولیدی و تجاری برای ادامه و توسعه فعالیت شان وام داده می شود. در تمام این اشکال سرمایه و روندهایشان می بینیم که سرمایه، ارزش خودگستر است، یعنی ارزشی است که در روند

حرکت یا تغییر شکلش به مقدار آن افزوده می شود ولی خود این افزایش تنها در روند تولید سرمایه داری که همان تولید ارزش اضافی است به وجود می آید (2). اما زمین، معدن، جنگل، چراگاه، منابع طبیعی آب و غیره در نفس خود سرمایه نیستند چون زمین و دیگر منابع طبیعی، ارزش نیستند، کار انباشته یا فشرده نیستند، محصول کار نیستند در حالی که سرمایه کار انباشته، کار فشرده است، محصول کار است. البته اگر چیزهایی که محصول کارند بر زمین یا منابع طبیعی دیگر افزوده شوند مانند ساختمان، کانال، لوله کشی، شبکه راه و غیره و یا بر روی زمین کارهایی مانند هموارسازی و غیره صورت گرفته باشند، اینها را در شرایط تولید سرمایه داری می توان سرمایه نامید که بر زمین افزوده شده اند، اما خود زمین (و نیز معدن، جنگل، چراگاه، منابع طبیعی آب و غیره) سرمایه نیستند (3).

در تحلیل اقتصادی، باید زمین و منابع طبیعی را از تأسیسات و زیرساخت هائی که بر آنها افزوده شده جدا کرد، زیرا بدون اینها هم در جامعه سرمایه داری، و به طور کلی در جامعه ای که مالکیت خصوصی وسایل تولید به رسمیت شناخته می شود، زمین و منابع طبیعی می توانند به اجاره داده شوند و دارای اجاره باشند. یعنی مالک این منابع حتی بدون کوچک ترین هزینه بر روی زمین، جنگل، معدن، مرتع، منابع طبیعی آب و غیره ای که متعلق به اوست می تواند بخشی از ارزش اضافی را به صورت حق

اجاره از سرمایه داری که این منابع را از او اجاره کرده است دریافت کند. به عبارت دیگر، مالک زمین یا دیگر منابع طبیعی سهمی از ارزش اضافی ای را که سرمایه دار مستأجر زمین یا منابع طبیعی از کارگران مولد بر روی زمین و منابع طبیعی استثمار می کند، به خود اختصاص دهد. استثمار این بخش از ارزش اضافی کارگران توسط زمیندار صرفاً به خاطر مالکیت او بر زمین (یا دیگر منابع طبیعی) است (4). حتی در مواردی که سرمایه دار و زمیندار در افراد معینی یکی شوند این به معنی آن نیست که زمیندار همان سرمایه دار است و یا «اجاره» به سرمایه دار می رسد. یکی بودن سرمایه دار و زمیندار بدین معنی است که سرمایه دار حقیقی یا حقوقی ای که صاحب زمین هم هست آن بخش از ارزش اضافی را که در صورت نداشتن زمین می بایست به شکل اجاره زمین به زمیندار می داد، به خاطر مالکیت خود بر زمین یا منابع طبیعی دیگر، از جیبش خارج نمی کند، یعنی به خاطر مالکیتش بر زمین یا دیگر منابع طبیعی چیزی به عنوان اجاره این منابع نمی پردازد. هرچند که چنین اشخاص حقیقی یا حقوقی در نقش سرمایه دار سود می برند و در نقش زمیندار اجاره زمین را تصاحب می کنند.

«ارزش» زمین - که از نظر اقتصاد سیاسی مارکسیستی اصطلاح نادرستی است -، برخلاف ارزش کالا، نمایانگر کار اجتماعاً لازم برای تولید آن نیست زیرا زمین (و منابع طبیعی) تولید نمی شوند که ارزشی داشته باشند؛ دیدیم که برای

اینکه زمینی اجاره ای داشته باشد و یا قیمتی داشته باشد لازم نیست کاری روی آن انجام شده باشد. در واقع «ارزش» زمین یا قیمت آن، بهای واگذاری «حقی» است که به صاحب آن امکان می‌دهد اجاره دریافت کند و صرفاً مالکیت زمین است که این «حق» را ایجاد می‌کند. اشتباه کردن زمین با سرمایه و زمیندار با سرمایه‌دار ناشی از عدم شناخت پایه ای ترین مقولات اقتصادی است. حتی بسیاری از اقتصاددانان بورژوا و مؤسسات جدی بورژوائی چنین اشتباهی نمی‌کنند. «اداره تحلیل اقتصادی BEA» وابسته به وزارت بازرگانی آمریکا در محاسبه تشکیل سرمایه پایدار ناخالص (5)، هزینه خرید زمین را به حساب نمی‌آورد. همچنین اداره آمار ملی بریتانیا (ONS) در محاسبه تشکیل سرمایه پایدار ناخالص، هزینه خرید و انتقال زمین را به حساب نمی‌آورد و آن را در ردیف اقلامی مانند سرمایه گذاری در ماشین آلات، وسایل حمل و نقل، ساختمان ها و تأسیسات، نرم افزارها، دارائی های غیر ملموس مانند حقوق مالکیت اختراعات و غیره قرار نمی‌دهد.

باید توجه داشت که ما در اینجا نه از زمین و زمیندار در جامعه فئودالی یا از بقایای فئودالی در جامعه سرمایه داری، بلکه از زمیندار و مالکیت زمین در جامعه سرمایه داری خالص و پیشرفته سخن می‌گوئیم. یعنی به گفته مارکس «مالکیت ارضی مدرن» مورد نظر ما است. پرسش «فیلسوفانه» ای که ممکن است مطرح

شود این است که مگر در جامعه سرمایه داری هم زمیندار وجود دارد؟!

مارکس در کتاب «سرمایه» جلد سوم، فصل 52، طبقات مهم در جامعه سرمایه داری مدرن را چنین توصیف می‌کند:

«مالکان صرفاً نیروی کار، مالکان سرمایه و مالکان زمین که منابع درآمدشان به ترتیب عبارتند از مزد، سود و اجاره زمین، در نتیجه مزدبگیران، سرمایه داران و زمینداران، سه طبقه بزرگ جامعه مدرن را که مبتنی بر شیوه تولید سرمایه داری [نظام تولیدی سرمایه داری – ترجمه فرانسوی] است تشکیل می‌دهند» (تکیه بر کلمات از ما است). (6) او چند سطر پائین‌تر می‌افزاید: «دیدیم که گرایش دائمی و قانون تکاملی شیوه تولید سرمایه داری این است که هرچه بیشتر وسائل تولید را از کار جدا کند و هرچه بیشتر این وسایل پراکنده را در گروه های بزرگ گرد هم آورد و بدین سان کار را به کار مزدی و وسایل تولید را به سرمایه مبدل کند. از سوی دیگر، این گرایش متناظر با جداشدن مالکیت زمین از سرمایه و کار و یا تحول هرگونه مالکیت ارضی به شکلی از مالکیت زمین است که متناظر شیوه تولید سرمایه داری باشد. [از سوی دیگر، نتیجه این گرایش جدائی مالکیت زمین است که نسبت به سرمایه و کار حالت مستقل پیدا می‌کند و نیز تبدیل همه گونه مالکیت زمین به شکلی از مالکیت که متناظر شیوه تولید سرمایه داری باشد. ترجمه فرانسوی]» (همان جا، تأکید از ما است)

سرمایه دار کشاورز و یا تولید کننده ای که زمین را از او اجاره کرده دریافت می کند.

مارکس در جلد سوم کتاب سرمایه، توزیع ارزش اضافی و عناصر تشکیل دهنده آن را که شامل اجاره زمین نیز می شود به تفصیل توضیح می دهد. در این مورد به عنوان مثال چنین می خوانیم:

«در جامعه سرمایه داری، این ارزش اضافی یا اضافه محصول بین سرمایه داران به صورت حق السهم dividend به تناسب سهمی که هریک از آنها در سرمایه اجتماعی دارند تقسیم می شود...»

ارزش اضافی شکل سود متوسط را به خود می گیرد که مرتباً به سوی سرمایه سرازیر می شود و به نوبه خود به سود گرداننده بنگاه (سود انترپرونیور) و بهره تقسیم می گردد؛ و این دو شکل [از ارزش اضافی] می توانند به سمت سرمایه داران گوناگون جریان یابند. اما مالکیت زمین مانعی در برابر این تصاحب و توزیع ارزش اضافی (اضافه محصول) از جانب سرمایه دار است [اما مالکیت زمین این تصاحب و این توزیع ارزش اضافی (یا اضافه محصول) توسط سرمایه را محدود می کند - ترجمه فرانسوی]. همان گونه که سرمایه دار فعال از کارگر، کار اضافی را به شکل سود، ارزش اضافی و یا اضافه محصول استثمار می کند، زمیندار به نوبه خود بخشی از این ارزش اضافی یا اضافه محصول را از سرمایه دار به شکل

می بینیم که مارکس هر چند در جداسدن وسایل تولید از مولد مستقیم، طبیعتاً جداسدن زمین از تولید کننده مستقیم را نیز در نظر می گیرد، اما جدا شدن زمین و جداسدن دیگر وسایل تولید از تولید کننده مستقیم را از یکدیگر متمایز می کند، زیرا زمین هم از «کار»، یعنی از تولید کننده مستقیم (کارگر مزدی) و هم از «سرمایه» جدا می شود، در حالی که دیگر وسایل تولید، فقط از کار یا از مولد مستقیم جدا می شوند ولی از سرمایه جدا نیستند چرا که خود در رابطه کار مزدی به سرمایه تبدیل می شوند. او دو نکته را در جداسدن زمین از تولید کننده مستقیم مورد تأکید قرار می دهد: یکی اینکه جدائی زمین از تولید کننده مستقیم به مالکیت خصوصی بزرگ زمین، به تجمع زمین مانند تجمع دیگر وسایل تولید در «گروه های بزرگ» منجر می شود و دیگر اینکه مالکیت زمین خود را با شیوه تولید سرمایه داری انطباق می دهد، یعنی دیگر این مالکیت زمین از نوع فئودالی نیست و مالک زمین در جامعه سرمایه داری نقش فئودال را ایفا نمی کند.

مالک زمین در نظام سرمایه داری، به عنوان مالک زمین، نه در تولید ارزش اضافی، نه در تحقق آن (تبدیل ارزش اضافی از شکل اضافه محصول به پول) و نه در انباشت آن (یعنی تبدیل ارزش اضافی به سرمایه) نقشی بر عهده ندارد. او با کارگرانی که بر روی زمین کار می کنند مستقیماً درگیر نیست و در چگونگی تولید دخالتی ندارد، بلکه صرفاً اجاره ای (نقدی) از

اجاره براساس قوانینی که قبلاً بسط دادیم باز می‌گیرد.

بنا براین، هنگامی که از سود همچون سهمی از ارزش اضافی که به سرمایه می‌رسد سخن می‌گوئیم، منظور ما سود متوسطی (برابر با سود بنگاه به علاوه بهره) است که به خاطر کاستن اجاره از سود کل (که از نظر حجم با کل ارزش اضافی برابر است) محدود شده است. پس سود سرمایه (سود گرداننده بنگاه به علاوه بهره) و اجاره زمین صرفاً مؤلفه‌های خاص ارزش اضافی و یا مقولاتی اند که برحسب اینکه به سرمایه واریز شوند یا به مالکیت زمین، از یکدیگر متمایز می‌گردند، اما جوهر ارزش اضافی به هیچ وجه در این طبقه بندی عوض نمی‌شود. با افزودن این دو بخش، مجموع کل ارزش اضافی اجتماعی به دست می‌آید. سرمایه مستقیماً از کارگران، کار اضافی‌ای که بیانگر ارزش اضافی و یا اضافه محصول است استثمار می‌کند. در این معنی می‌توان آن را سرمایه مولد ارزش اضافی نامید. مالکیت زمین هیچ ربطی به روند واقعی تولید ندارد، نقش او تنها این است که بخشی از ارزش اضافی تولید شده را از جیب سرمایه‌دار به جیب خود منتقل کند. با این همه زمیندار نقش معینی در روند تولید سرمایه داری دارد، این نقش نه صرفاً از جهت فشاری است که بر سرمایه دار وارد می‌کند و نه صرفاً از این جهت که زمینداری بزرگ یک پیش شرط و شرط تولید سرمایه داری است زیرا پیش شرط و شرط خلع ید کارگران از وسائل تولید است؛

بلکه به ویژه بدین علت است که زمیندار همچون تجسم [شخصیت یابی] یکی از شرایط اساسی

تولید پدیدار می‌شود.» (7)

هرچند که اجاره زمین در شیوه تولید سرمایه داری بخشی از کل ارزش اضافی استثمار شده از کل کارگران مولد (و نه تنها کارگران کشاورزی) است و نیز هرچند که مالکیت زمین و تمرکز آن متناظر با انباشت و تمرکز سرمایه است و جدائی زمین از تولید کننده مستقیم یکی از پیش شرط‌ها و شرط‌های سلطه شیوه تولید سرمایه داری را تشکیل می‌دهد، با این همه می‌بینیم که مارکس به روشنی بین زمین و سرمایه فرق می‌گذارد. یکی گرفتن زمین و سرمایه ناشی از درک عامیانه‌ای است که هرگونه دارائی یا هر پولی را «سرمایه» می‌داند و یا درک اقتصاددان بورژوازی مبتدلی است که هرگونه وسیله تولید در هر شیوه تولیدی را «سرمایه» می‌نامد.

مالکیت زمین در سرمایه داری معاصر

ممکن است به رغم آنکه مارکس جدائی وسایل تولید و از جمله زمین از تولید کننده مستقیم و نیز جدائی مالکیت زمین از سرمایه و از کار را یک گرایش دائمی سرمایه داری می‌داند، کسانی چنین تصور کنند که در سرمایه داری معاصر و در عصر ادغام‌ها و انحصارها و نیز «جهانی شدن» و غیره، دیگر نمی‌توان از جدائی زمین از سرمایه و تمایز بین سرمایه دار و زمیندار حرف زد و احتمالاً جدائی زمین از سرمایه تنها در سده‌های هیجدهم و نوزدهم و یا حداکثر تا

نکته دیگر، افزایش نسبت مساحت زمین های اجاری به مساحت کل زمین های زیر بهره برداری کشاورزی در طول زمان است. در فرانسه در سال های دهه 1930، 60% زمین های کشاورزی توسط صاحبانشان کشت می شد. این نسبت در سال 1970 به 51% و در سال 2000 به 37% رسید. طبق آمار وزارت کشاورزی فرانسه، در سال 2005، زمین های اجاری کشاورزی 72% کل زمین های قابل کشت را تشکیل می دادند و در سال 2007 این نسبت به 74% رسید.

(منبع: ژر لوسک، دیمتری لیوری و گیوم پاتیه، «بازارهای املاک روستائی منطقه ای در کشاکش میان پویایی بهره برداری کشاورزی و منطق شهری»، نشریه «اقتصاد و آمار»، شماره 444-445 سال 2011:

http://www.insee.fr/fr/ffc/docs_ffc/ES444E.pdf

همچنین بنا بر آمار مندرج در «بررسی کلی اقتصاد کشتزارهای اتحادیه اروپا» از انتشارات کمیسیون اروپا، 2011، سهم متوسط زمین های کشاورزی اجاری از کل زمین های کشاورزی در 15 کشور اتحادیه اروپا، از 50% در سال 1999 به 54% در سال 2008 افزایش یافته است.

(منبع:

http://ec.europa.eu/agriculture/rca/pdf/rep_ort_2008.pdf

اواسط قرن بیستم صادق بوده است! چنین تصویری غلط است و ما برای نشان دادن غلط بودن آن، به نقش زمینداری و اجاره زمین در سرمایه داری معاصر می پردازیم و با ذکر آمارها و ارقامی از بزرگترین کشورهای سرمایه داری نقش و اهمیت مالکیت زمین و نقش اجاره زمین های کشاورزی را در سرمایه داری معاصر روشن می کنیم (که دقیقا نشان دهنده وضعیتی است که مارکس توصیف و تحلیل کرده است). توضیح این موضوع به ویژه از این جهت لازم به نظر می رسد که برخی از نیروهای چپ از این واقعیت که دو طبقه اصلی در جامعه سرمایه داری بورژوازی و پرولتاریا هستند یا چنین «نتیجه می گیرند» که اصولا در جامعه سرمایه داری زمیندار وجود ندارد یا چنانکه در بالا گفته شد زمینداران را بخشی از سرمایه داران می دانند که هر دو نتیجه گیری غلط اند.

سهم بالا و فزاینده زمین های کشاورزی اجاری در کل زمین های قابل کشت در کشورهای سرمایه داری پیشرفته

یک گرایش مهم در کشورهای سرمایه داری پیشرفته، سهم بالای زمین های اجاری در کل زمین های قابل کشت است به طوری که در شمار فزاینده ای از این کشورها زمین های کشاورزی اجاری بخش اعظم و تعیین کننده مساحت کل زمین های زیر کشت را تشکیل می دهند.

جدول زیر نسبت مساحت زمین های کشاورزی کشور های اتحادیه اروپا را در سال 2007 نشان
اجاری به کل زمین های قابل کشت در می دهد:

جدول 1 سهم زمین های اجاری از کل زمین های قابل کشت در اتحادیه اروپا در سال 2007

کشور	سهم زمین های اجاری از کل زمین های قابل کشت
ایرلند (16.5%)، لهستان (27.5%)، دانمارک (28.3%)	15 تا 30 درصد
اتریش (31%)، اسلونی (31.8%)، پرتغال (31.8%)، اسپانیا (33.6%)، فنلاند (34.8%)، ایتالیا (38.8%)، هلند (40.3%)، رومانی (41.5%)، بریتانیا (42.6%)، یونان (43%)، لاتویا (44.6%)	30 تا 45 درصد
لوکزامبورگ (50.7%)، سوئد (53.4%)، استونی (59.8%)	45 تا 60 درصد
لیتوانی (60.1%)، قبرس (64%)، مجارستان (67.2%)، آلمان (70.5%)، بلژیک (74.1%)	60 تا 75 درصد
مالت (81.2%)، فرانسه (84.5%)، جمهوری چک (87.9%)، بلغارستان (89%)	75 تا 90 درصد
اسلوواکی (96.6)	بالاتر از 90 درصد
52.5%	کل اتحادیه اروپا (27 کشور)

منبع:

«اجاره زمین کشاورزی در اتحادیه اروپا» نوشته ف. استره لچک، ج. لوزوا، ر. زینک (F. Střeleček, J. Lososova, R. Zdeněk)، 2011

طبق آمار سرشماری کانادا بین سال های 2001، تا 2006 سطح زمین های زیر کشت متعلق به کشتگر 2.1% کاهش یافت در حالی که سطح کل زمین های کشاورزی 9.9% افزایش پیدا کرد. همچنین سطح کل زمین های کشاورزی اجاری در سال 2011 به میزان 7.9% نسبت به سال 2006 بیشتر شد.

http://www.mendelu.cz/dok_server/slozka.pl?id=51329;download=79967

سهم بالای زمین های کشاورزی اجاری از کل زمین های کشاورزی منحصر به اروپا نیست. در کانادا در سال 2011، 35% کل زمین های کشاورزی اجاری بوده اند. منبع:

<http://www.cirano.qc.ca/pdf/publication/2013RP-04.pdf>

منبع: <http://www.statcan.gc.ca/ca-ra2006/articles/snapshot-portrait-fra.htm>

در آمریکا هم در سال 2012 حدود 40% زمین های کشاورزی اجاری بودند. 29% زمین های کشاورزی از آن «مالکان غیر عامل» یعنی متعلق به مالکانی بودند که در فعالیت کشاورزی هیچ نقشی نداشتند و صرفا اجاره نقدی به خاطر مالکیت زمین دریافت می کردند. 11% سطح کل زمین های کشاورزی اجاری نیز زمین های مازاد مالکانی بود که در فعالیت کشاورزی اشتغال داشتند اما زمین های اضافی خود را به دیگر کشاورزان (که ممکن است یا سرمایه دار کشاورزی باشند یا کشتگری که تنها خود یا خانواده اش بر روی زمین کار می کنند) اجاره می داده اند. (منبع:

http://www.ers.usda.gov/topics/farm-economy/land-use,-land-value-tenure/background.aspx#.U7aHtm_7iAI

زمینداران بزرگ در آمریکا

برای روشن شدن بیشتر موضوع، اشاره ای به وضع زمینداری بزرگ در آمریکا می کنیم.

زمینداران بزرگ در آمریکا لایه بسیار کوچکی هستند که زمین های بسیار وسیعی دارند. برای مثال در سال 2013، در این کشور 100 زمیندار بزرگ در مجموع بیش از 36 میلیون آکر (تقریبا 14.7 میلیون هکتار) زمین داشتند که بیش از مساحت کل زمین های زیر کشت محصولات زراعی در ایران است (سطح کل زمین های زیر کشت محصولات زراعی در ایران

در سال 1382 تقریبا برابر 11.65 میلیون هکتار بود). تنها 20 زمیندار اول از این 100 زمیندار بزرگ، صاحب بیش از 22 میلیون آکر زمین بودند (تقریبا 9 میلیون هکتار و یا حدود 77% مساحت کل زمین های زیر کشت در ایران). (8) به طور کلی در جوامع سرمایه داری پیشرفته معاصر با سرمایه دارانی روبرو هستیم که غالبا ترجیح می دهند به جای خرید زمین کشاورزی، آن را اجاره کنند (زیرا پولی را که باید برای خرید زمین خرج کنند می توانند در روند سودبخش تری به کار اندازند. از این رو به گزینه اجاره به جای خرید زمین روی می آورند. یا ممکن است پول لازم برای خرید زمین کشاورزی را در اختیار نداشته باشند و یا هزینه اجاره زمین مثلا در یک سال از بهره یا در آمد سالیانه پولی که باید صرف خرید آن شود کمتر باشد و غیره). این بدان جهت امکان پذیر است که زمیندارانی وجود دارند که می توانند زمین های کشاورزی را به سرمایه داران در رشته های کشاورزی، صنعتی، معدنی و غیره اجاره دهند.

مورد استثنائی ژاپن

البته مواردی استثنائی هم وجود دارند که بنا بر علل ویژه ای روند های فوق، یعنی تمرکز شدید مالکیت زمین های کشاورزی و افزایش سهم زمین های اجاری در آنها کم رنگ بوده اند. ژاپن یکی از این موارد استثنائی است. (9)

تخمین مبلغ اجاره زمین های کشاورزی در

فرانسه و آمریکا در سال 2008

مبلغ متوسط اجاره زمین برای یک هکتار زمین کشاورزی در کشورهای بزرگ اتحادیه اروپا در سال 2008 در جدول زیر آمده است:

جدول 2 مبلغ متوسط اجاره یک هکتار زمین کشاورزی در آلمان، ایتالیا، فرانسه، انگلستان و اسپانیا

کشور	آلمان	ایتالیا	فرانسه	انگلستان	اسپانیا	لهستان
اجاره متوسط یک هکتار	220 یورو	177 یورو	158 یورو	124 یورو	119 یورو	56 یورو
زمین کشاورزی	301 دلار	242 دلار	216 دلار	170 دلار	163 دلار	77 دلار

در همین سال 2008 اجاره متوسط یک آکر زمین کشت در آمریکا برابر 85.5 دلار بوده که معادل 211 دلار برای یک هکتار می شود.

مبلغ کل اجاره زمین های کشاورزی فرانسه در سال 2008 به بیش از 3.9 میلیارد یورو می رسید، یعنی از کل مبلغ 16.8 میلیارد یورو ارزش افزوده خالص در بخش کشاورزی فرانسه در آن سال، حدود 23.2% آن به جیب زمینداران می رفت.

(داده های مربوط به اجاره متوسط یک هکتار زمین کشاورزی در کشورهای اروپایی از مقاله «دوها و تحولات کلیدی در بازار اجاره زمین در کشورهای عضو اتحادیه اروپا و کشورهای نامزد عضویت» که در بالا بدان اشاره شد، گرفته شده و اطلاعات مربوط به ارزش افزوده خالص کشاورزی فرانسه از منبع زیر نقل گردیده است:

[http://www.insee.fr/fr/themes/document.asp?re\(f_id=ip1247](http://www.insee.fr/fr/themes/document.asp?re(f_id=ip1247)

در سال 2008 مبلغ کل اجاره زمین های کشاورزی آمریکا به حدود 13 میلیارد دلار بالغ می شد (از کل 86.2 میلیارد دلار درآمد خالص

کل کشاورزی)، یعنی حدود 15 درصد در آمد خالص کشاورزی به جیب زمینداران می رفت. (منبع: آمارهای مختلف وزارت کشاورزی آمریکا در مورد تولیدات کشاورزی و اجاره زمین و زمین قابل کشت و غیره در آن کشور.)

روشن است که اگر اجاره زمین های صنعتی، معدنی و مسکونی شهری و روستائی را به مبلغ اجاره زمین های کشاورزی بیافزائیم مبلغ کل اجاره بسیار بیشتر از ارقامی خواهد بود که در بالا آمده اند. بخش اعظم اجاره در اشکال مختلف آن، اگر نه تمامی آن، جزئی از ارزش اضافی است که از کارگران مزدی استثمار می شود.

آمارهای بالا نشان می دهند که زمیندار و اجاره زمین پدیده های مهم و قابل توجهی در تولید کشاورزی کشورهای پیشرفته سرمایه داری اند.

دو مورد آمریکا و فرانسه که دو کشور بسیار مهم و پیشرفته در زمینه کشاورزی به شمار می روند، این موضوع را به روشنی نشان می دهند.

ما در بخش آخر این نوشته به اجاره زمین های کشاورزی در ایران و سهم متوسط اجاره از کل تولید کشاورزی نیز خواهیم پرداخت.

خرده بورژوازی در جامعه سرمایه داری

سه طبقه مهم جامعه سرمایه داری، چنانکه در بالا توضیح داده شد سرمایه داران، کارگران و زمینداران اند که البته طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار طبقات اصلی این جامعه را تشکیل می دهند. برای توصیف کامل طبقات جامعه سرمایه داری باید طبقه بینابینی خرده بورژوازی را نیز به کارگران، سرمایه داران و زمینداران بیافزاییم. بررسی جداگانه خرده بورژوازی به این خاطر است که تولید خرده بورژوائی (تولید مولدان کوچک مستقل شهری و روستائی)، تولید سرمایه دارانه به معنی دقیق و اخص این کلمه نیست چون تولید سرمایه دارانه متکی بر کار مزدی است و تولید خرده بورژوائی اساساً متکی بر کار مزدی نیست.

ویژگی اقتصادی - اجتماعی خرده بورژوا در این است که برخلاف طبقه کارگر، صاحب وسیله تولید و کار خود و در نتیجه صاحب محصول کار خویش است، و برخلاف طبقه سرمایه دار، تمامی یا بخش عمده درآمدش ناشی از کار اوست و نه مالکیتش بر وسایل تولید. بدین سان خرده بورژواها بین سرمایه داران از یک سو، و کارگران از سوی دیگر قرار دارند. از این رو، دهقانان خرده مالک آزاد، پیشه وران و صنعتگران مستقل، دکان داران و اکثر صاحبان مشاغل آزاد، بخش وسیعی از نویسندگان، هنرمندان، روزنامه نگاران و مانند آنها از نظر اقتصادی - اجتماعی خرده بورژوا هستند. خرده بورژوا در روند تولید و مبادله در جامعه سرمایه

داری، نه نیروی کار بلکه اساساً محصول کار خود را در شکل کالا یا خدمات به فروش می رساند. اگر وسیله تولید یا وسیله کاری که در اختیار دارد برای تأمین زندگی اش کافی نباشد مجبور می شود مانند کارگران مزدی، بخشی از نیروی کار خود را در بازار کار بفروشد: دهقانان کم زمین و پیشه وران و صنعتگران تهی دستی که مجبورند برای تأمین زندگی خود بخشی از سال را به کارگری بپردازند از این جمله اند. به عکس، این وضعیت نیز وجود دارد که وسیله تولید و کار خرده بورژوا به اندازه ای باشد که خود یا خانواده اش به تنهایی قادر به بهره برداری از آن نباشند. وضعیتی که به او امکان استخدام کارگران مزدی را می دهد و در این صورت بخشی از درآمدش از استثمار کار دیگران تأمین خواهد شد. این وضعیت نیز باعث می شود که خرده بورژوازی همچون طبقه ای بین بورژوازی و پرولتاریا به حساب آید.

خرده بورژوازی در همان حال خاستگاه بورژوازی است. در جامعه ای که در آن تولید کالائی از حد معینی از تکامل برخوردار است، همواره این امکان وجود دارد که بخش های کوچکی از خرده بورژواها به بورژوا تبدیل شوند. اما در جامعه سرمایه داری بخش اعظم خرده بورژوازی یا با از دست دادن وسایل تولید و کار خود به پرولتر تبدیل می شود و یا در همان وضعیت متزلزل خرده بورژوائی باقی می ماند تا در روند دیگری از انباشت سرمایه و یا در بحران های دوره ای دیگر به درون پرولتاریا

[08/the-perilous-decline-of-japanese-agriculture-1](http://www.careerbuilder.com/share/about-us/pressreleasesdetail.aspx?sd=2%2F6%2F2014&id=pr802&ed=12%2F31%2F2014)

پدیدار شدن بخش های جدید خرده بورژوازی در جامعه سرمایه داری ناشی از تحولات و نیازهای این شیوه تولیدند: از جمله نیاز سرمایه های بزرگ به «برون سپاری» یعنی به مقاطعه دادن یک رشته فعالیت های اقتصادی به بنگاه های کوچک یا حتی به اشخاص منفرد یا «بنگاه های تک نفره» و غیره برای کاستن هزینه ها و نیز به این منظور که سرمایه های بزرگ بیشتر بر فعالیت های سود بخش تر متمرکز شوند. به همین طریق، از میان رفتن خرده بورژوازی ناشی از گرایش بنیادی سرمایه داری به جدا کردن وسایل تولید از تولید کننده مستقیم و تجمع آن در دست اقلیتی است که هر چه بیشتر از روند واقعی تولید جدا می شوند اما کنترل آن و تصاحب ثمرات آن را در دست خود می گیرند. زوال خرده بورژوازی نتیجه روندهای انباشت و تمرکز سرمایه است.

به عکس، امکان تبدیل شدن گروه های کوچکی از اشرافیت کارگری و یا به طور کلی از کارگران ماهر و با تخصص بالا به خرده بورژوا و حتی بورژوا وجود دارد. اما این تحولات، یعنی از میان رفتن و به وجود آمدن دائمی لایه های خرده بورژوازی در جامعه سرمایه داری یا امکان «بالا رفتن از آسانسور اجتماعی» (در معنی امکان تبدیل عناصری از کارگران به خرده بورژوا یا بورژوا و غیره) نه به معنی زوال یا کم رنگ شدن طبقات و مرزهای

(شاغل یا بیکار) پرتاب گردد. در جامعه سرمایه داری تجزیه خرده بورژوازی به پرولتر و بورژوا با سرعت زیادی صورت می گیرد. از سوی دیگر، در روند انباشت و تمرکز سرمایه بخش هایی از بورژوازی نیز ورشکسته یا سلب مالکیت شده موقعیت خرده بورژوائی یا حتی پرولتری پیدا می کنند. به عبارت دیگر در جامعه سرمایه داری همواره بخش هایی از خرده بورژوازی از میان می روند و بخش های دیگری پدیدار می شوند، اما روند و گرایش عمومی، کاهش وزن و اهمیت خرده بورژوازی در جامعه سرمایه داری است و این روند، یعنی کاهش جمعیت (نسبی و مطلق) خرده بورژوازی در شرایط بحران اقتصادی شدت بیشتری می یابد. برای مثال در آمریکا جمعیت کلی خودکارفرمایان (یا «خویش فرمایان» در اصطلاح ادبیات رسمی اداری و اقتصادی ایران) از سال 2006 تا آغاز سال 2014 به میزان 936 هزار نفر کاهش یافته است. (منبع:

<http://www.careerbuilder.com/share/about-us/pressreleasesdetail.aspx?sd=2%2F6%2F2014&id=pr802&ed=12%2F31%2F2014>

در ژاپن جمعیت دهقانان خرده مالک (که طبق تعریف ما خرده بورژوا به حساب می آیند)، طی 40 سال یعنی از سال 1965 تا 2005 از 11.21 میلیون نفر به 3.35 میلیون نفر کاهش یافت (بیش از 70% کاهش).

(منبع:

<http://www.tokyofoundation.org/en/articles/20>

یا یکی از تکامل یافته ترین کشورهای سرمایه داری) است صدق می کند. در بخش بعدی این نوشته نشان خواهیم داد که همین مدل در مورد جامعه سرمایه داری ایران نیز قابل کاربرد است. این البته به معنی نفی ویژگی های سرمایه داری ایران نیست. مطالعه ویژگی های سرمایه داری ایران که در بخش سوم این نوشته آمده نشان خواهد داد که چه مسایل ویژه ای را برای شناخت مشخص جامعه ایران (شناختی که همه یا دست کم مهم ترین تعینات جامعه را در پیوند با یکدیگر و به صورت یک کلیت در بر گیرد) و چگونگی تغییر انقلابی آن باید طرح کرد و برای حل آنها چاره اندیشید.

منبع مورد استفاده ما در مورد بررسی طبقاتی جامعه آمریکا سند «وضعیت اشتغال، ژوئن 2014» از انتشارات اداره آمار کار آمریکا است که آمار دقیق و تفصیلی جمعیت فعال آمریکا را در آن می توان یافت.

<http://www.bls.gov/news.release/pdf/empst.pdf>

علاوه بر این منبع، از اسناد و آمارهای وزارت کشاورزی آمریکا نیز بهره گرفته ایم. طبق سند «وضعیت اشتغال»، در ماه ژوئن 2014 جمعیت فعال (جمعیت شاغل و بیکار جویای کار) در آمریکا 155 میلیون و 694 هزار نفر بود که 9 میلیون و 474 هزار نفر آن را جمعیت بیکاران تشکیل می داد. در همین سال جمعیت کل کارگران و مزد بگیران مؤسسات غیر کشاورزی برابر 135 میلیون 687 هزار نفر

طبقاتی در جامعه بورژوازی است و نه به معنی ایجاد به اصطلاح نوعی «طبقه متوسط» که بنا به تبلیغات بورژوازی اکثریت اهالی «جامعه مدرن» و یا به اصطلاح بخش رشد یابنده آن را تشکیل می دهد یا قرار است بدهد! واقعیت کاملا بر عکس تبلیغات بورژوازی در مورد اهمیت یابی به اصطلاح «طبقه متوسط» در جوامع مدرن است: دوقطبی شدن هر چه بیشتر جامعه در شیوه تولید سرمایه داری (که یک نمود آن را در کاهش شدید جمعیت دهقانی به رغم افزایش محصولات کشاورزی در جوامع سرمایه داری می توان مشاهده کرد) و نیز وجود طبقات و مرزهای طبقاتی و افزایش روز افزون اهمیت کارگران مزدی، به رغم امکان تردد بخش هایی از یک طبقه به طبقه دیگر، واقعیاتی هستند که تکامل شیوه تولید سرمایه داری نه تنها در کشورهای پیشرفته بلکه در سراسر جهان در برابر چشمان همگان قرار می دهد.

ساختار طبقاتی جامعه آمریکا

برای نشان دادن آنچه در بالا گفته شد، و کاربرد «مدل» کلی ای که برای توصیف طبقاتی جامعه سرمایه داری ارائه دادیم، در زیر می کوشیم ساختار طبقاتی جامعه سرمایه داری آمریکا و وزن و اهمیت نسبی کارگران، بورژوازی، خرده بورژوازی و زمینداران را در آن جامعه به طور خلاصه ترسیم کنیم. دلیل انتخاب آمریکا این است که نشان دهیم آنچه در مورد طبقات مختلف جامعه سرمایه داری گفتیم در مورد این کشور که تکامل یافته ترین کشور سرمایه داری

و عدّه کل کارگران کشاورزی یک میلیون و 379 هزار نفر بود یعنی جمعیت کل کارگران و مزد بگیران در آمریکا به 137 میلیون و 66 هزار نفر بالغ می شد که بیش از 88% جمعیت فعال را دربر می گرفت.

از کل مزد و حقوق بگیران بخش خصوصی که به 116872 هزار نفر بالغ می شدند 96640 هزار نفرشان کارگران عادی (غیر کادرها و سرپرستان حقوق بگیر) بودند که حدود 82.6% کل مزد و حقوق بگیران بخش خصوصی غیر کشاورزی را تشکیل می دادند. اگر بخش کشاورزی و بخش های عمومی اقتصاد را نیز در نظر بگیریم و نسبت کارگران عادی (غیر از مدیران، کادرها و سرپرستان و غیره) را به کل مزد و حقوق بگیران بخش کشاورزی و بخش عمومی همین 82.6% فرض کنیم خواهیم دید که در ماه ژوئن 2014 جمعیت کل کارگران عادی در آمریکا (در تمام بخش ها) به بیش از 112 میلیون می رسید که با جمعیت کارگران بیکار جمعیتی بیش از 120 میلیون نفر تشکیل می داد. بدین سان کارگران مزدی عادی آمریکا بیش از 77 درصد جمعیت فعال این کشور یعنی اکثریت قاطع جمعیت فعال و جمعیت کشور به طور کلی را تشکیل می دادند.

اگر جمعیت کل کارگران عادی 82.6% کل مزد و حقوق بگیران را تشکیل دهد به این معنی است که 17.4% مزد و حقوق بگیران شامل مدیران و کادری های عالی رتبه و مدیران میانی و سرپرستان و کنترلگران و غیره می شود.

جمعیت و وزن نسبی مدیران، کادرها و سرپرستان و کنترلگران در کل جمعیت شاغل آمریکا در دهه های گذشته رشد سریعی داشته اند. در سال 1992 جمعیت این بخش از شاغلان نزدیک 6 میلیون نفر از کل جمعیت مزد و حقوق بگیران بخش خصوصی آمریکا و یا حدود 9% این جمعیت را تشکیل می داد. در سال 2002 جمعیت کل مدیران، کادرها و سرپرستان بخش خصوصی از کل مزد و حقوق بگیران مدیران، به حدود 11.3 میلیون نفر و یا تقریباً 17% از کل جمعیت مزد و حقوق بگیران بخش خصوصی آمریکا را تشکیل می داد. به عبارت دیگر جمعیت و وزن نسبی مدیران، کادرها و سرپرستان در کل جمعیت شاغل آمریکا از سال 1992 تا 2002 تقریباً دو برابر شد. البته روند افزایش جمعیت و وزن نسبی مدیران، کادرها و سرپرستان نمی توانست و نمی تواند با این آهنگ ادامه یابد. در چند سال اخیر نسبت جمعیت مدیران، کادرها و سرپرستان به کل مزد و حقوق بگیران در جامعه آمریکا، تقریباً ثابت مانده است. (10)

حال نگاهی سریع به جمعیت و ترکیب طبقات جامعه آمریکا می اندازیم:

طبقه کارگر: کارگران مزدی عادی (غیر مدیران، کادرها و سرپرستان)، چنانکه دیدیم، به تنهایی بزرگترین طبقه جامعه آمریکا و اکثریت مطلق جمعیت آن کشور را تشکیل می دهند. کارگران مزدی عادی هم اکنون با جمعیتی بیش از 120 میلیون نفر 82.6% کل مزد و حقوق

بگیران و 77% تا 78% از کل جمعیت فعال اقتصادی را دربر می‌گیرند. 17.4% باقی مانده از کل مزد و حقوق بگیران شامل رده های مختلف مدیران بورژوا، مدیران دولتی (کشوری و لشکری)، مدیران میانی و سرپرست ها و کنترل گران در رده های مختلف کارخانه ها، کارگاه ها، معادن، مؤسسات حمل و نقل و ارتباطات، فروشگاه ها، دفترهای فنی، سازمان های آموزشی و پژوهشی، بیمارستان ها و غیره هستند. روشن است که تمامی این 17.4% بورژوای سهامدار یا مدیر عالی رتبه خصوصی یا دولتی نیستند. بورژواهایی که حقوق بگیرند و مدیران عالی رتبه منصوب آنها در مؤسسات خصوصی و نیز مدیران عالی رتبه دولتی (غیر نظامی و نظامی و امنیتی و انتظامی و غیره) بر روی هم جمعیتی در حدود 2.5 تا 3% واحد درصدی از این 17.4% را تشکیل می دهند بقیه مزد و حقوق بگیران کارگران و کارمندی هستند که نقش مدیریت میانی پائین و مسئولیت های پائین تر کنترل و نظارت بر دیگر کارگران را بر عهده دارند که می توان آنها را اشرافیت کارگری نامید. اینان تقریباً 14.4% مزد و حقوق بگیران و یا 11% جمعیت فعال را تشکیل می دهند (حدود 17 میلیون نفر).

اشرافیت کارگری نیروی اصلی و رهبری کننده سندیکاهای زرد و سازشکار و پایگاه اصلی اصلاح طلبی و رویزیونیسم در جنبش کارگری است.

سرمایه داران و مدیران عالی رتبه: حدود 2.5% کل مزد و حقوق بگیران و حدود 2% جمعیت فعال اقتصادی را تشکیل می دهند. برخی از نویسندگان و فعالان سیاسی به تاسی از «جنبش وال استریت» (یا جنبش 99%)، جمعیت طبقه سرمایه دار و یا به طور کلی ثروتمندان آمریکا را 1% کل جمعیت این کشور ارزیابی می کنند. ما فکر می کنیم که این 1% شامل سرمایه داران بزرگ و دیگر ثروتمندان بزرگ است و رقم حدود 2% کل جمعیت که از سوی برخی جامعه شناسان آمریکا نیز ارائه شده به واقعیت نزدیک تر است.

زمینداران بزرگ: یعنی اشخاص حقیقی یا حقوقی ای که بیش از 200 آکر (تقریباً 81.4 هکتار) زمین دارند حدود 0.2% تا 0.25% جمعیت فعال اقتصادی را تشکیل می دهند (بین 300 تا 400 هزار نفر).

خرده بورژوازی: جمعیتی در حدود 9% تا 10% جمعیت فعال را تشکیل می دهد (حدود 14 تا 15.5 میلیون نفر).

اصطلاح «طبقه متوسط»

آنچه امروزه در اصطلاح جامعه شناسان، اقتصاددانان، سیاستمداران و روزنامه نویسان بورژوا به اسم «طبقه متوسط» معروف شده، که معیار دقیق و علمی ای هم برای این نام گذاری وجود ندارد، در واقع شامل خرده بورژوازی (غیر از خرده بورژوازی فقیر)، لایه پائین سرمایه داران و آنچه اشرافیت کارگری نامیدیم می شود. این آخری هر چند از نظر سطح درآمد

تقریباً معادل نسبت آنها از کل جمعیت اقتصادی فعال آن کشور است.

در نتیجه طبقات سرمایه دار و زمیندار که تمام در آمد و دارائی شان و قشر بالائی خرده بورژوازی که بخشی از درآمد و دارائی اش ناشی از استثمار کارگران و زحمتکشان است مجموعاً جمعیتی بین 3.2 تا 4.2 درصد از کل جمعیت آمریکا را تشکیل می دهند. بخش کوچکی از سودهای نجومی ناشی از استثمار کارگران متروپل و نیز استثمار کارگران زحمتکشان کشورهای تحت سلطه همچون پاداش کنترل کارگران و خوش خدمتی به سرمایه داران به اشرافیت کارگری کشورهای متروپل رشوه داده می شود.

پانویس ها

- 1- منصور حکمت، «یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری، انتشارات "حزب کمونیست کارگری ایران"، چاپ دوم، اردیبهشت 1375، ص 12، تکیه بر کلمات از ما است.
- 2- برای توضیح بیشتر در این مورد به مقاله «سرمایه چیست؟» نوشته سهراب شباهنگ رجوع کنید. این مقاله در «خیزش» شماره 20 قابل دسترسی است.
- 3- «سرمایه می تواند در زمین مستقر شود یعنی یا به صورت موقت از طریق بهبود آن به لحاظ شیمیائی، حاصلخیز کردن و غیره و یا به صورت دائمی تر از طریق کانال کشی، تأسیسات آبیاری، هموارسازی، ساختمان های مزرعه و غیره در زمین ادغام گردد. من در جای دیگر آن را زمین- سرمایه [سرمایه ارضی] نامیده ام که از مقوله سرمایه پایدار است.» مارکس، سرمایه ج 3، فصل 37، تبدیل ارزش اضافی به اجاره زمین.

و نحوه زندگی و نیز به لحاظ فرهنگی و ایدئولوژیک به خرده بورژوازی نزدیک است (برخی از تحلیل گران مارکسیست آن را جزء «خرده بورژوازی جدید» قلمداد می کنند)، اما به لحاظ اقتصادی و از نظر روابط تولیدی خرده بورژوا نیست بلکه لایه بالائی طبقه کارگر را تشکیل می دهد و از لحاظ اجتماعی و سیاسی پایگاه بورژوازی در درون طبقه کارگر است. اینان به قول مارکس درجه داران و افسران رده پائین ارتش کار را تشکیل می دهند. مدیران عالی رتبه، ژنرال ها و افسران ارشد این ارتش اند.

ما اصطلاح «طبقه متوسط» را به خاطر عدم دقت و ناروشنی هائی که دارد به کار نمی بریم.

وزن نسبی طبقات گوناگون اجتماعی در آمریکا
بدین سان وزن نسبی طبقات و لایه های مختلف در آمریکا را می توان چنین خلاصه کرد:
کارگران عادی (غیر کادر و سرپرست) بیش از 77% جمعیت فعال، اشرافیت کارگری حدود 11% جمعیت فعال، خرده بورژوازی بین 9 تا 10% جمعیت فعال (قشر بالائی خرده بورژوازی که بعضاً از استثمار کارگران کسب درآمد می کند حدود 15 تا 20% جمعیت کل خرده بورژوازی و یا 1.5 تا 2 درصد جمعیت فعال را تشکیل می دهد)، سرمایه داران 1.5 تا 2% جمعیت فعال و زمینداران بزرگ حدود 0.25% جمعیت فعال را تشکیل می دهند. نسبت طبقات و لایه های فوق در کل جمعیت آمریکا

4 - «مالکیت ارضی مبتنی است بر انحصار بخش هائی از کره زمین توسط برخی اشخاص به عنوان قلمرو انحصاری اعمال اراده خصوصی آنان و طرد دیگران». مارکس، سرمایه ج 3، فصل 37.

5 - منظور از «سرمایه پایدار» یا «سرمایه استوار» سرمایه ای است که صرف ماشین آلات و تجهیزات و ساختمان می شود و سرمایه ای را که صرف خرید مواد خام و انرژی و مانند آن می گردد و یا صرف پرداخت مزد کارگران می شود دربر نمی گیرد. کاربرد صفت «ناخالص» از این جهت است که مصرف یا استهلاک سرمایه پایدار قبلی از سرمایه گذاری جدید کسر نشده است.

6 - مارکس در بخش های دیگر جلد سوم سرمایه نیز از سرمایه داران، کارگران مزدی و زمینداران همچون سه طبقه ای که چارچوب جامعه سرمایه داری مدرن را تشکیل می دهند یاد می کند. مثلا در فصل 37 جلد سوم سرمایه می خوانیم: «پیش شرط های شیوه تولید سرمایه داری [در کشاورزی، س. ش.] شامل موارد زیرند: کشتگران واقعی زمین کارگران مزدی ای هستند که سرمایه دار استخدام کرده است، سرمایه داری که در رشته کشاورزی تنها به عنوان یک حوزه خاص بهره برداری از سرمایه، به عنوان سرمایه گذاری در حوزه خاصی از تولید وارد میدان شده است. این سرمایه دار کشاورز به زمیندار، صاحب زمینی که از آن بهره برداری می کند، مبلغی پول برای دوره معینی که در قرارداد تثبیت شده، مثلا برای هر سال، می پردازد (همان گونه که وام گیرنده بهره ثابتی به وام دهنده می

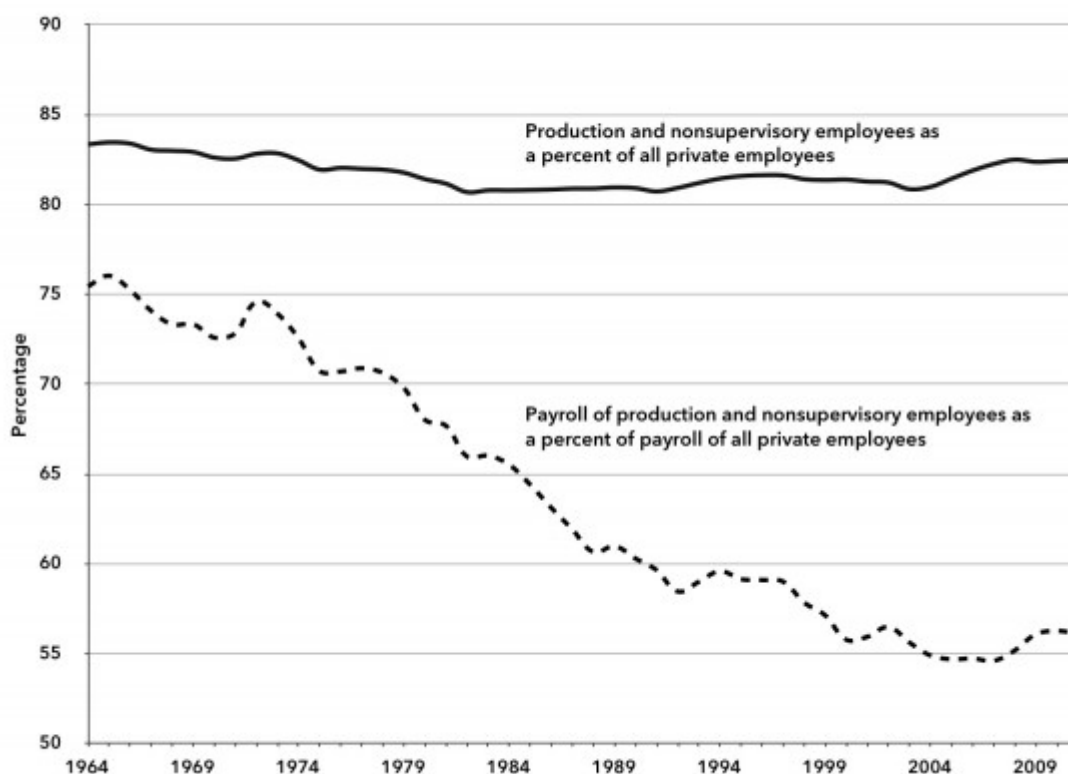
پردازد) تا حق داشته باشد سرمایه اش را در این حوزه معین تولید [کشاورزی] به کار اندازد. این مبلغ پول، اجاره زمین نام دارد خواه برای زمین کشاورزی پرداخت شود، یا زمین ساختمانی، محل ماهی گیری، جنگل و غیره. این مبلغ برای تمام زمانی که زمیندار با سرمایه دار کشاورز قرارداد اجاره زمین بسته است پرداخت می شود. بنابراین اجاره زمین در اینجا شکلی است که در آن مالکیت زمین به لحاظ اقتصادی تحقق می یابد، یعنی ارزش ایجاد می کند. پس در اینجا با سه طبقه، کارگران مزدی، سرمایه داران صنعتی و زمینداران روبروئیم که با هم و در تقابل با یکدیگر چارچوب جامعه مدرن را تشکیل می دهند.» تکیه بر کلمات از ما است.

7 - مارکس، «سرمایه»، جلد سوم، فصل 48، قسمت 3 ، تکیه بر کلمات از ما است.

8 - اسامی این 100 زمیندار بزرگ، که اکثریت قریب به اتفاق آنها اشخاص حقیقی اند، و مساحت زمین هر کدام را در نشانی اینترنتی زیر می توان یافت:
<http://modernfarmer.com/2013/10/america-s-top-100-land-owner>

9 - در مورد اصلاحات ارضی در ژاپن به پیوست 1 رجوع کنید.

10 - نسبت کارکنان غیر سرپرست و کارگران تولیدی از کل مزد و حقوق بگیران بخش خصوصی در فاصله بین سال های بین 1964 تا 2009 در نمودار زیر آمده است:



پیوست 1

اصلاحات ارضی در ژاپن

(در ژاپن به رغم گسترش بسیار وسیع و عمیق سرمایه داری و تمرکز و انحصار شدید سرمایه، با تعداد زیادی بهره برداری های کوچک کشاورزی مواجهیم که توسط کشتگرانی که مالک زمین خود هستند به طور تمام وقت یا پاره وقت اداره می شوند. عوامل جغرافیائی، تاریخی و سیاسی و اجتماعی گوناگونی در این مورد نقش دارند و ما نمی توانیم به همه آنها بپردازیم. در اینجا تنها به یک عامل تاریخی - سیاسی اشاره می کنیم که نقش مهمی در ساختار کشاورزی کنونی ژاپن داشته و آن روند اصلاحات ارضی در ژاپن (1947-1950) است. اصلاحات ارضی در ژاپن که به ابتکار و زیر رهبری امپریالیسم آمریکا به عنوان نیروی اشغالگر در آن کشور پس از پایان جنگ دوم به عمل درآمد زمینه را برای برخی ویژگی های ساختار کنونی کشاورزی ژاپن فراهم

(منحنی پر رنگ نسبت تعداد کارکنان تولیدی و غیر سرپرست به کل کارکنان بخش خصوصی آمریکا در سال های 1964 تا 2009، و منحنی نقطه چین سهم مزد و حقوق کارکنان تولیدی و غیر سرپرست از کل مزد و حقوق پرداختی به کارکنان بخش خصوصی آمریکا را در همین فاصله زمانی نشان می دهد.

منبع: فرد مگدوف و جان بلامی فاستر، «جنگ طبقاتی و سهم فرو کاهنده کار»، مونتلی ریویو، 2013

[http://monthlyreview.org/2013/03/01/class\(-war-and-labors-declining-share/](http://monthlyreview.org/2013/03/01/class(-war-and-labors-declining-share/)

دیده می شود که در سال 2009 نسبت کارکنان تولیدی و غیر سرپرست یا کارگران عادی به کل کارکنان بخش خصوصی حدود 83% است.

کرد. شمار زیاد بهره برداری های کشاورزی کوچک، پائین بودن تمرکز و یک پارچگی زمین در کشاورزی در مقایسه با دیگر کشورهای سرمایه داری پیشرفته و نیز سهم کم زمین های اجاری از کل زمین های کشاورزی در این کشور، از پیامدهای اصلاحات ارضی پس از جنگ دوم در ژاپن هستند. به طور کلی پروژه های اصلاحات ارضی در ژاپن (و نیز در تایوان و کره جنوبی) که همگی به ابتکار و زیر رهبری امپریالیسم آمریکا صورت گرفتند، بیش از آنکه هدف اقتصادی داشته باشند اهداف سیاسی را دنبال می کردند.

(مطالعات چندی وجود دارند که نشان می دهند اصلاحات ارضی آمریکا در ژاپن به رفاه دهقانان و به بارآوری کشاورزی که اهداف اعلام شده آن بودند کمک نکرد. از جمله مقاله ای از مارک رامسه بر J. Mark Ramseyer استاد دانشگاه هاروارد زیر عنوان «افسانه اصلاحات ارضی: مصادره و توزیع مجدد در ژاپن اشغال شده» که در سال 2012 نوشته شده است که مؤید ادعای ما مبنی بر اهمیت سیاسی و نه چندان اقتصادی این اصلاحات برای امپریالیسم آمریکا و حکومت دست نشانده آن در ژاپن پس از جنگ است.

http://www.hertig.ethz.ch/LF_Fall_2012/Ramseyer_LandReform4_2012.pdf

اهداف سیاسی امپریالیسم آمریکا از اصلاحات ارضی در ژاپن به طور عمده عبارت بودند از: الف) تضعیف زمینداران فئودال ژاپن که در میلیتاریسم ژاپن در جنگ دوم جهانی نقش مهمی داشتند و تلاش برای جدا کردن توده دهقانی (که در آن زمان حدود نصف جمعیت ژاپن را تشکیل می دادند) از زمینداران. ب) مقابله با نیروهای کمونیست که در آن زمان در آسیای شرقی و شمال شرقی (به طور مشخص در چین، ویتنام و غیره) با رهبری جنبش های ضد فئودالی نفوذ و جاذبه وسیع و عمیقی در میان توده های دهقانی، به ویژه دهقانان کم زمین و بی

زمین به دست آورده و به موفقیت های بزرگی در مبارزات ضد فئودالی و ضد امپریالیستی نائل شده بودند. در خود ژاپن نیز بنا به اذعان مقامات اشغالگر آمریکائی بیم شورش های دهقانی و به طور کلی شورش های گرسنگان وجود داشت. سوابق تاریخی جنبش های دهقانی در این کشور و به طور مشخص جنبش های دهقانی در فاصله جنگ های اول و دوم جهانی این ترس اشغالگران آمریکائی و انگلیسی و نیز هیأت حاکم جدید ژاپن را که در آغاز با اصلاحات ارضی مخالف بود و سرانجام بدان تن داده بود، توجیه می کرد. پ) ایجاد یک پایگاه اجتماعی برای نیروهای متفقین و حکومت جدید دست نشانده آمریکا در ژاپن. به عبارت دیگر تبدیل دهقانان از نیروئی که به ویژه در شرایط سیاسی آن زمان و آن منطقه می توانست نیروئی انقلابی یا شورشی باشد به یک نیروی محافظه کار و عامل تثبیت رژیم پس از جنگ در ژاپن.

ولف لادجینسکی Wolf Ladejinsky اقتصاددان کشاورزی آمریکائی و از مشاوران وزارت کشاورزی و وزارت خارجه آمریکا که مدیریت اصلاحات ارضی در ژاپن را زیر رهبری ژنرال مک آرتور، فرمانده کل نیروهای متفقین در ژاپن اشغالی، برعهده داشت در این باره چنین نوشت: «از یک سو یکی از علل اصلاحات ارضی گرسنگی دهقانان ژاپنی بود. از سوی دیگر علت آن سیاست اشغال ایالات متحده در ژاپن مبنی بر بهبود زندگی دهقانان بود تا کشاورزی ژاپن را در مقابل کمونیسم مقاوم سازد» و اضافه می کند: «روستاهای ژاپن تقریباً این امکان را می دادند تا کمونیسم در ایجاد کشاورزی گسترده غیر فنی مستقل به عنوان یک نیروی محرک نفوذ کند.» (منبع: میونگ هو پارک، «اصلاحات ارضی در کره»، از انتشارات دانشگاه هانکوک مطالعات خارجی، و وزارت استراتژی و دارائی کره جنوبی 2013)

هکتار زمین به هر خانوار). در واقع 2522355 میلیون «کشاورز- مالک» جدید هر کدام کمتر از 0.5 هکتار و 1972917 «کشاورز- مالک» جدید هر کدام صاحب 0.5 تا 1 هکتار زمین شدند. (منبع: <http://dgmoen.net/blog/scholarship/postwar-japanese-agricultural-debacle>)

بدین سان یک توده انبوه دهقان خرد در کنار دهقانان کوچکی که از پیش مالک زمین خود بودند و برخی مالکان که روی بخشی از زمین خود که قانون اجازه می داد کار می کردند به وجود آمد (مالکان می توانستند آن مقدار از زمین را که خود قادر به کشت آن هستند نگاه دارند و بقیه را به دولت بفروشند که دولت آن را به همان قیمت خریداری شده به اقساط چند ساله ترجیحا به کشاورزان همان زمین خریداری شده می فروخت. مالکان هم در مقابل قیمت زمین می توانستند اوراق قرضه صنعتی دریافت کنند).

مواد مختلف قانون اصلاحات ارضی فروش و اجاره زمین را محدود می کردند. فروش یا اجاره زمین کشاورزی و یا تبدیل آن برای مصرف دیگر (سکونت یا فعالیت صنعتی و بازرگانی و غیره) منوط به اجازه کمیسیون های کشاورزی محلی بود که اعضای آن را کشاورزان مستقر محلی و بعدا برخی افراد غیر کشاورز تشکیل می دادند. در نتیجه این وضعیت حقوقی، ادغام زمین ها با یکدیگر به کندی صورت می گرفت از این رو مساحت متوسط زمین های کشاورزی در ژاپن کم بود و اکنون نیز کم است. در سال 2010 یک خانوار کشاورزی تجاری ژاپنی به طور متوسط 2 هکتار زمین داشت (منظور از «کشاورزی تجاری»، کشاورزی در واحد کشاورزی با مساحت بیش از 0.3 هکتار و فروش سالانه بیش از 5000 دلار است. در سال 2005 تنها 5.4% کشاورزان ژاپن بیش از 2 هکتار زمین داشتند). در فرانسه مساحت متوسط بهره برداری کشاورزی در

اریک وارد مشاور اقتصادی عضو بریتانیایی شورای متفقین برای ژاپن از آوریل 1946 تا نوامبر 1947، می گوید دیدگاه فرماندهی عالی نیروهای متفقین این بود که «اصلاحات [ارضی] با ایجاد طبقه ای از کشاورزان مالک که به مالکیت خصوصی وابسته و از نظر سیاسی محافظه کار خواهند بود در واقع مقاومت در برابر کمونیسم را افزایش خواهد داد.»

(منبع:

<http://dgmoen.net/blog/scholarship/postwar-japanese-agricultural-debacle>)

جالب توجه است که محافل دولتی آمریکا حتی در ژوئیه سال 1944 یعنی بیش از یک سال قبل از پایان جنگ و بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی و اشغال ژاپن توسط آمریکا، طرح اصلاحات ارضی در ژاپن را بررسی می کردند. لادجینسکی که در بالا از او نام بردیم و رابرت فیبری Robert Fearey از وزارت خارجه آمریکا در ژوئیه 1944 سیاست اصلاحات ارضی ایالات متحده در ژاپن را در سندی به نام سند فیبری تدوین کردند. البته در آن هنگام در وزارت خارجه روی آن سند اتفاق نظر وجود نداشت. اما پس از اشغال ژاپن اقدامات مشخصی که در سند یاد شده برای تغییر روابط مالکیت ارضی در ژاپن پیشنهاد شده بود به اجرا درآمد. (منبع پیشین)

اما چرا اصلاحات ارضی در ژاپن باعث کند شدن روند های تمرکز و یکپارچگی زمین و در نتیجه اجاره زمین های بزرگ از سوی زمینداران به سرمایه داران شاغل در کشاورزی گردید؟ در ژاپن پیش از اصلاحات ارضی 46% کل زمین های کشاورزی و 53% شالیزارها زمین های اجاری اربابی بودند. پس از اصلاحات ارضی 80% زمین های اجاری اربابی به دهقانان انتقال یافت. به طور مشخص حدود 1.9 میلیون هکتار زمین از مالکان بزرگ خریداری و یا مصادره گردید و به 4.2 میلیون خانوار دهقانی فروخته شد (به طور متوسط 0.45

60) اصلاحیه تا سال 2009) برای انطباق دادن آن قانون با الزامات تکامل سرمایه داری مطرح شد. طبق قانون اصلاحات ارضی ژاپن زمین می بایست توسط مالک آن کشت شود. اصلاحیه سال 2009 ضمن حفظ این نکته افزود که قانون اداره زمین توسط کسانی که آن را به طور بارآوری اداره کنند تسهیل خواهد کرد خواه صاحب زمین باشد یا کسی که آن را اجاره می کند. بدین سان تسهیلاتی برای اجاره زمین های کشاورزی و نیز مالکیت شرکت ها بر این زمین ها به وجود آمد از جمله برای اجاره یا فروش زمین کشاورزان باز نشست.

همچنین دولت ژاپن اخیراً مؤسسه ای برای سازمان دهی اجاره زمین های کشاورزی به وجود آورده که کار آن قرض گرفتن زمین از کشاورزان، بهبود آن زمین ها و تغییر نقشه یا یک کاسه کردنشان و تأمین جریان آب در آنها در صورت لزوم و اجاره دادن زمین هائی که به این صورت بهبود یافته و اندازه اقتصادی پیدا کرده اند به «فعالان و بازیگران کارآمد» یعنی کشاورزان بزرگ و بنگاه های کشاورزی است. یکی از اهداف این کار بهره گیری از مزیت هائی است که واحد های بزرگ و به طور کلی فعالیت اقتصادی در مقیاس بزرگ می توانند در بهبود بهره برداری از منابع و کاهش هزینه ها و در نهایت بالا بردن سودآوری که هدف تولید سرمایه داری است فراهم کنند. بدین سان ژاپن هم در زمینه کشاورزی همان راهی را می پیماید (هرچند با تأخیر) که دیگر کشورهای سرمایه داری پیشرفته پیموده اند.)

سال 2000 برابر 42 هکتار و در سال 2010 معادل 55 هکتار بود. در آمریکا مساحت متوسط بهره برداری های کشاورزی (کشت محصول) در سال 2011، برابر 95 هکتار (234 آکر) بود.

نکته دیگر در مورد زمین های کشاورزی ژاپن این است که بخش مهمی از آنها پس از پایان جنگ دوم تاکنون تبدیل به زمین های مسکونی، صنعتی یا تجاری شدند. همچنین مانند تمام کشورهای سرمایه داری جمعیت کشاورزی به سرعت رو به کاهش نهاد. علاوه بر این در ژاپن به خاطر ناکافی بودن زمین های مزارع برای تأمین زندگی دهقانان بخشی از زمین های کشاورزی به حال خود رها شدند. طبق داده های وزارت کشاورزی ژاپن در فاصله زمانی 1965 تا 2005، کل سطح زیر کشت از 6 میلیون هکتار به 4.69 میلیون هکتار (کاهش 22%)، تعداد خانوارهای کشاورز از 5.66 میلیون به 2.85 میلیون (کاهش 50%)، جمعیت فعال کشاورزی از 11.51 میلیون به 3.35 میلیون (کاهش 71%) و هسته جمعیت فعال کشاورزی از 8.94 میلیون به 2.24 میلیون (کاهش 75%) رسید.

(منبع:

<http://www.tokyofoundation.org/en/articles/2008/the-perilous-decline-of-japanese-agriculture-1>

دولت ژاپن که تا سال های دهه 1960 سیاست «خودکفائی غذایی» را دنبال می کرد این سیاست را از سال های 1970 و 1980 رها کرد. میزان خود کفائی غذایی که در سال 1965 معدل 73% بود اکنون به کمتر از 40% رسیده است.

رشد و تکامل بسیار سریع سرمایه داری در ژاپن به تدریج ناسازگاری خود را با قانون اصلاحات ارضی 1947-1950 نشان داد و اصلاحیه ها و تغییرات زیادی